**معنا شناسی نماز در قرآن**

اميررضا اشرفي[\*](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ftn1%22%20%5Co%20%22) / الهام فردوسي[\*\*](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ftn2%22%20%5Co%20%22)

چكيده

**مقالة حاضر درصدد تبيين جايگاه معنايي واژة كانوني «صلوة» به شيوة معناشناسي تاريخي و توصيفي با الهام از روش ايزوتسو است. در معناشناسي تاريخي به معناي اصلي ماده‌ صلوة با استناد به اشعار عصر جاهلي، كتب تاريخي و تفسيري توجه شده است. در معناشناسي توصيفي نيز ارتباط معنايي واژه‌ صلوة با واژه‌هاي هم‌نشين و جانشين در قرآن بررسي شده است. حاصل مطالعه‌ي تاريخي اينكه اعراب جاهلي صلوة را نوعي نيايش و عبادت مي‌شناخته‌اند. مطالعه‌توصيفي نيز نشان مي‌دهد كه صلوة در كاربرد وحياني بر محور جانشيني با واژه‌هايي مانند دعا، ذكر، تسبيح و بر محور هم‌نشيني با واژه‌هايي مانند اقامه، صبر، خاشعون در يك حوزه‌ معنايي قرار مي‌گيرد. يكي از نتايج مهم بررسي توصيفي، آشكار شدن پيوند معناييِ عميقِ صلوة با ساير واژه‌هاي هم‌حوزه در قرآن است. اين پيوندها باعث شده تا صلوة كاملاً تحت تأثير كلمات مجاور و نظام معنايي مستقر در آن قرار بگيرد و با معنايي متمايز و متعالي به حيات خود ادامه دهد.**

**كليد واژه‌ها: معناشناسي، صلوة، حوزة معنايي، رابطة جانشيني واژه‌ها، رابطة هم‌نشيني واژه‌ها.**

**مقدمه**

ميان كلمات و جملات آيات قرآن پيوستگي معنايي خاصي برقرار است و همگي از جانب خداوند حكيم براي القاي پيامي ويژه ترتيب يافته‌اند. پيوستگي ميان مفاهيم آيات به جملات آن منحصر نمي‌شود، بلكه ميان مفردات آن نيز پيوندهاي معنايي ويژه‌اي برقرار است؛ هر واژه جايگاه خاص خود را دارد و معناي خود را در ارتباط با ساير واژگان قرآن بازمي‌يابد. اين ارتباط‌هاي معنايي مطمح نظر زبان‌شناس ژاپني (ايزوتسو) در كتاب *خدا و انسان در قرآن* قرار گرفته است. در باور وي معناي هر واژه‌ با شناخت جايگاه دقيق معنايي آن با توجه به جهان‌بيني قرآن و بررسي ارتباط آن با واژگان ديگر قابل كشف است.

اين مقاله درصدد است با تحليل ارتباط معنايي واژه‌هايي كه با صلوة در يك حوزة معنايي[1](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn1%22%20%5Co%20%22) قرار مي‌گيرند، در دو محور جانشيني[2](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn2%22%20%5Co%20%22)، هم‌نشيني[3](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn3%22%20%5Co%20%22) به تبيين جايگاه معنايي صلوة در قرآن بپردازد.

قرآن‌پژوهان در خصوص نماز و اهميت انكارناپذير آن در معارف قرآن، تحقيقات ارزشمندي صورت داده‌اند،[4](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn4%22%20%5Co%20%22) اما تا آنجا كه جست‌وجو شد، پژوهشي با رويكرد معناشناختي با ويژگي‌هاي مذكور سامان نيافته است. در اين تحقيق ابتدا به بررسي معناي ريشة صلوة و مشتقات آن در قرآن مي‌پردازيم. سپس نگاهي به سير تاريخي اين واژه در مقطع عصر جاهلي و عصر نزول قرآن مي‌افكنيم و در نهايت به بررسي توصيفي و تبيين جايگاه معنايي صلوة در نظام واژگاني قرآن با ملاحظة واژه‌هاي هم‌حوزه‌ در دو محور جانشيني و هم‌نشيني خواهيم پرداخت.

**ريشة صلوة و مشتقات آن در قرآن**

دانشمندان علم لغت در اينكه ريشة صلوة ناقصِ «واوي» است يا «يايي» اختلاف دارند. از آنجا كه تثنيه و جمع صلوة صلوان و صلوات مي‌باشد، ديدگاه اول تأييد مي‌شود. لغت‌شناسان براي صلو و مشتقات آن، معاني متعددي ذكر كرده‌اند كه برخي از آنها به اين قرار است:

**الف. دعا:** بسياري از اهل لغت معناي لغوي صلوة را دعا كردن، تبريك گفتن و ستايش كردن دانسته‌اند. به عقيدة برخي از ايشان نماز را از آن جهت صلوة خوانده‌اند كه متضمن دعاست.[5](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn5%22%20%5Co%20%22) در قرآن كريم اين ماده در باب تفعيل به همين معنا آمده است، مانند «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ(توبه: 102)؛ به آنها دعا كن. به درستي كه دعاي تو ماية آرامش آنهاست». برخي محققان «لاتُصَلِّ» در آية شريفة «وَلَا تُصَلِّ عَلَي أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَداً»(توبه: 84) را نيز به معناي دعا كردن دانسته‌اند. به عقيدة ايشان «صَلِّ» هرگاه با «علي» متعدي شود به معناي ثنا و دعا است.[6](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn6%22%20%5Co%20%22)

**ب. آتش افروخته، گرم‌شدن، وارد آتش شدن، انداختن در آتش و سوزاندن:** به نظر برخي اهل لغت مادة صلاة از «الصِّلاء»(آتش افروخته) اخذ شده است؛ «صَلَّي الرَجلُ» يعني آن مرد با اين عبادت صِلاء را از خود دفع كرد.[7](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn7%22%20%5Co%20%22) طبق اين نظر صلوة را از آن جهت صلوة ناميده‌اند كه آتش دوزخ را از انسان دور مي‌كند؛ چنانكه رسول اكرم(ص) مي‌فرمايند: وقت هيچ نمازي نمي‌رسد مگر اينكه فرشته‌اي بين انسان‌ها فرياد كند: اي مردم، به پاخيزيد و به سوي آتش‌هايي كه بر پشت خويش برافروخته‌ايد، برويد و با نمازتان آنها را خاموش كنيد.[8](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn8%22%20%5Co%20%22) اين ماده در قرآن در اين معنا نيز به كار رفته است: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ...؛ او را بگيريد و در بند و زنجيرش كشيد، سپس او را در دوزخ بيفكنيد»(حاقه: 30 ـ 31). صَليٰ (از باب ثلاثي مجرد) يعني وارد آتش شد، مانند «الَّذِي يَصْلَي النَّارَ الْكُبْرَي؛ همان كسي كه در آتش سترگ وارد مي‌شود».(اعلي: 12) أصْلَي (ماضي باب اِفعال) يعني [او را] وارد آتش كرد، مانند «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً نساء: 56؛ همانا كساني كه به آيات ما كفر ورزيدند، به زودي آنها را در آتشي وارد مي‌كنيم...». صِلِي (مصدر ثلاثي مجرد) به معني سوختن در آتش آمده است، مانند «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَي بِهَا صِلِيّاً(مريم: 70)؛ آنگاه قطعاً ما به كساني كه به درآمدن و سوختن در آن (آتش) سزاوارترند آگاه‌تريم». صَالٍ (اسم فاعل ثلاثي مجرد) به معني وارد آتش شد، مانند «مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ(صافات: 162 و 163)؛ هرگز نمي‌توانيد كسي را فريب دهيد، جز كسي را كه به دوزخ رفتني است». اين ماده در باب افتعال به معناي گرم شدن نيز آمده است: «أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ(نمل: 7)؛ يا شعله آتشي براي شما مي‌آورم تا گرم شويد.»

به عقيدة ابن‌فارس اين واژه اساساً دو ريشه دارد: يكي به معناي آتش و آنچه مانند آن گرمي دارد و ديگري به معناي نوعي عبادت و معناي اين دو ريشه در مشتقات آن لحاظ شده است.[9](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn9%22%20%5Co%20%22)

**ج. تعظيم**: برخي لغت‌شناسان معتقدند صلوة در لغت به معناي تعظيم است و از آنجا كه نماز تعظيم در برابر خداست، بر آن صلوة اطلاق شده است.[10](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn10%22%20%5Co%20%22) برخي اديبان، صلوة بر رسول خدا و آل او را با توجه به همين معنا تفسير كرده‌ و گفته‌اند: «اللهم صل علي محمد و آل محمد؛ يعني بارالها، بر محمد و آل او در دنيا، با پرآوازه نمودن يادش و آشكارساختن دعوتش و باقي نگاه‌داشتن شريعتش و در آخرت با پذيرش شفاعتش نسبت به امتش و چند برابر نمودن اجر و پاداشش، اعتلا و عظمت ببخش».[11](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn11%22%20%5Co%20%22)

**د. عبادت مخصوص و مفروض:** مشتقات مادة «صلو» در قرآن به معناي نماز و نماز گزاردن، نمازگزار و مانند آن نيز آمده است، مانند «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً(نساء: 103)؛ نماز بر مؤمنان در اوقات معين مقرر شده است». «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّي(اعلي: 15)؛ و پروردگارش را ياد كرد، پس نماز خواند». «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ(ماعون: 4 و 5)؛ واي بر نمازگزاران، آنان كه در نمازشان سهل انگارند».

**معنا‌شناسي تاريخي (زمان‌گذر) و توصيفي (هم‌زمان)**

در زبان‌شناسي جديد مي‌توان از دو نگاه «زمان‌گذر»[12](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn12%22%20%5Co%20%22) و «هم‌زمان»[13](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn13%22%20%5Co%20%22) معناي واژه‌ها را بررسي كرد. معناشناسي تاريخي به مطالعة تاريخي تغييرات واژگان در گذر زمان مي‌پردازد و معناشناسي توصيفي به مطالعة رابطة معنايي واژگان در يك حوزة معنايي در مقطع زماني خاص مي‌پردازد.[14](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn14%22%20%5Co%20%22) اين دو نگاه، خود متأثر از زبان‌شناسي درزماني و زبان‌شناسي هم‌زماني است. زبان‌شناسي درزماني مي‌كوشد تحول زبان را در طول زمان بررسي كند و به توجيه و تحليل تغييرات زبان در طول تاريخ بپردازد و زبان‌شناسي هم‌زماني (توصيفي) به تشريح ساختمان و كار زبان مي‌پردازد.[15](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn15%22%20%5Co%20%22) قرن نوزدهم را مي‌توان قرن بررسي‌هاي تاريخي و تطبيقي زبان‌ها به حساب آورد؛ در مقابل مشخصة دو قرن اخير رشد پرشتاب زبا‌ن‌شناسي توصيفي در مقابل زبان‌شناسي تاريخي است كه از رهگذر آن زبان‌شناسي توصيفي به پايگاه امروزينش راه يافته است. فردينان دوسوسور(Ferdinand de saussure) زبان‌شناس سوئيسي در گذار از نگرش قرن نوزدهمي به نگرش قرن بيستمي نقش اساسي و كليدي را ايفا نموده، است.[16](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn16%22%20%5Co%20%22) سوسور بين دو بعد هم‌زماني و درزباني در مطالعات زبان‌شناختي را تفكيك كرد. زبان‌شناسي هم‌زماني (توصيفي) هر زباني را در هر برشي از زمان به منزلة يك نظام ارتباطي خود كفا و مستقل بررسي مي‌كند و زبان‌شناسي درزماني (تاريخي) به مطالعه تغييراتي مي‌پردازد كه در گذر زمان در زبان‌ها به وجود آمده است. هريك از اين دو، روش و اصول خاص خود را دارد.[17](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn17%22%20%5Co%20%22)

**معنا‌شناسي تاريخي واژة صلوة**

به باور برخي صلوة ريشه‌اي سرياني يا آرامي دارد و در همان زبان‌ها با عنوان «صَلُوتا» ـ يا بنا به قولي «صَلُوثا»[18](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn18%22%20%5Co%20%22) ـ به معني عبادت مخصوص شناخته شده بوده است و بعداً در زبان عربي، «تعريب» شده است؛ چنان‌كه با همين لفظ يا مشتقاتش در شعر عرب جاهلي استفاده شده است. شعراي قديم عرب در دورة پيش از اسلام نيز، كاملاً با اين واژه آشنا بوده‌اند و در سنگ‌نبشته‌هاي عربستان جنوبي نيز صلوة به معناي نماز و دعا آمده است.[19](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn19%22%20%5Co%20%22) براي نمونه واژة صلّي در شعر اعشي (شاعر دورة جاهليت ) به معناي دعا و استغفار آمده است.[20](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn20%22%20%5Co%20%22) وي كه در دربار شاهان حيره آمد و شد داشته و از مسيحيت سرياني متأثر بوده، چنين سروده است:[21](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn21%22%20%5Co%20%22)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و قابَلَها الرّيحُ في دّنِّها |   | و َصلَّي علي دَنِّها و ارْتَسمْ |

آن [شراب] را در مقابل باد قرار داد و ترسيد از اينكه آن شراب فاسد و ترش شود، پس سَرِ آن را بست و بر آن مهر زد و بر آن دعا كرد تا فاسد نشود.

صلوة از جانب خداوند متعال به معناي رحمت است. عَدي بن رِقاع چنين سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صلي الالهُ علي امْرئٍ وَدَّعْتُهُ |   | وَ اتَمَّ نِعْمَتَه عليه و زادَها[22](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn22%22%20%5Co%20%22) |

يعني خداوند بر آن مردي كه با او وداع كردم رحمت كرد و نعمتش را بر او تمام نمود و بر آن افزود.

در اين بيت راعي[23](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn23%22%20%5Co%20%22) نيز صلّي به همين معني به كار رفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صلي علي عَزَّةَ الرحمنُ و ابْنَتِها |   | ليلي، و صَلّي علي جاراتِها الاُخَر[24](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn24%22%20%5Co%20%22) |

[خداي] رحمان بر عَزَّة و دخترش ليلي و نيز ساير همسايه‌گانش رحمت نمود.

اين واژه براي عرب عصر نزول كاملاً شناخته شده بوده است؛ از همين رو در سوره‌هاي مزّمّل و مدّثّر كه از نخستين آيات نازل شده قرآن است، بي‌هيچ توضيحي دربارة ماهيت صلوة، به اقامة آن امر شده است.[25](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn25%22%20%5Co%20%22)

مهم اينكه صلوة در عصر نزول كاربرد داشته و در معناي مطلق دعا يا نوعي عبادت خاص به كار مي‌رفته است؛ حتي مشركان عرب نيز در برابر خانة كعبه عبادتي مخصوص با عنوان صلوة انجام مي‌داده‌اند كه البته با معنا و مصداق تازة آن در اسلام بسيار متفاوت بوده است: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ(انفال: 35)؛ و نماز آنها پيرامون خانة كعبه چيزي جز سوت زدن و دست افشاني نبود، پس عذاب [الهي] را به كفري كه مي‌ورزيديد، بچشيد». قرآن كريم همين واژة شناخته شده در عصر نزول را متناسب با فرهنگ و جهان‌بنيي خود در عبادتي مخصوص به كار برده كه البته در شكل و محتوا متناسب با ساير آموزه‌هاي دين اسلام است و با آنچه پيش از اسلام در ميان عرب‌ها رواج داشته تفاوت عمده‌اي دارد.

**معناشناسي توصيفي واژة صلوة**

در اين بخش به معناشناسي توصيفي واژة صلوة مي‌پردازيم و جايگاه معنايي آن را در قرآن كريم با عنايت به حوزه‌هاي معنايي آن در كاربردهاي قرآني بررسي خواهيم كرد.

**حوزه‌هاي معنايي صلوة در كاربرد قرآني**

واژة كانوني صلوة در كاربرد وحياني و در مواجهه و هم‌نشيني با واژگان ديگر قرآني داراي بار معنايي خاصي است و از عظمت، قداست و عمق ويژه‌اي برخوردار است. اين واژه با واژه‌هاي بسياري در قرآن كريم به گونه‌هاي مختلف ارتباط معنايي دارد و حوزه‌هاي معنايي متعددي را تشكيل مي‌دهد. در ادامه به بررسي حوزه‌هاي معنايي صلوة در دو محور جانشيني و هم‌نشيني مي‌پردازيم.

**حوزة معنايي صلوة بر محور جانشيني**

واژگاني كه در نظام زبان بر محور جانشيني با يكديگر در يك ميدان معنايي قرار مي‌گيرند، از طريق فرايند استعاره[26](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn26%22%20%5Co%20%22) يا ترادف[27](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn27%22%20%5Co%20%22) براساس تشابه معنايي قابل شناسايي‌اند. برخي از اين واژه‌ها از اين قرارند:

**دعا**

دعا در لغت به معناي خواندن، بانگ زدن، استمداد و حاجت خواستن آمده است. راغب مي‌گويد: دعا خواندني است كه پيوسته با ذكر نام مخاطب همراه است[28](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn28%22%20%5Co%20%22). يكي از معاني «صلو» دعاست و شايد اطلاق صلوة بر نماز به اين علت باشد كه نوعي دعا و خواندن خداست؛ چنان‌كه در آيات قرآن دعا نوعي عبادت شمرده شده است. امام صادق(ع) با استناد به آية «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ(غافر: 60)؛ و پروردگار تو گفت: مرا بخوانيد تا شما را اجابت کنم، همانا کساني که از روي کبر و غرور از عبادت من سرپيچي مي‌کنند جاودانه در جهنم درآيند» دعا را نوعي عبادت معرفي كرده‌اند.[29](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn29%22%20%5Co%20%22) البته نماز نوع خاصي از بندگي خدا و توجه و ميل و رغبت به سوي اوست. دعا توجهي است دو سويه؛ چراكه در آن، خداوند وعدة اجابت داده: «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ(بقره: 186)؛ دعوت دعا كننده را هنگامي كه مرا بخواند اجابت مي‌كنم». دعاي بنده در قالب نماز و ساير عبادات اجابت و توجه و رحمت الهي را در پي دارد و پيامد رويگرداني از عبادت و بندگي او آتش جاودانه است. صاحب *مجمع البيان* مي‌گويد: دعا، خود عبادت است؛ زيرا در بردارندة اظهار خضوع و انقياد در برابر خداست.[30](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn30%22%20%5Co%20%22)

در احاديث تابعين نيز غالباً دعا و دعوت در قرآن به عبادت تفسير يا بر نمازهاي پنج‌گانه تطبيق شده است. براي نمونه سعيد بن مُسَيب دعا را در آيات اعراف: 56، كهف: 14 و 23، صافات: 125 و قصص: 88 به معناي عبادت دانسته است. قتاده و مجاهد نيز در مورد آية «وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ(انعام: 52)؛ و كساني را كه پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان مي‏خوانند در حالي كه خشنودي او را مي‏خواهند مران» گفته‌اند: منظور كساني‌اند كه نمازهاي واجب (نماز صبح و عصر) را به پا مي‌دارند.[31](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn31%22%20%5Co%20%22)

برخي مفسران نيز دعا را در برخي آيات قرآن، به نوعي عبادت تفسير كرده‌اند؛ براي نمونه صاحب تفسير *الميزان* ذيل آية مباركة «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً»،(جن: 18) مراد از مساجد را مواضع هفت‌گانه در سجده و مراد از دعا را، خصوص سجده نماز دانسته است.[32](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn32%22%20%5Co%20%22)

با توجه به آنچه ذكر شد روشن مي‌شود كه صلاة اخص از دعاست و بر نوع خاصي از دعا و عبادت اطلاق مي‌شود؛ و دعا در قرآن كريم به معناي مطلق عبادت يا خصوص صلوة به كار رفته است؛ بنابراين واژه‌هاي صلوة و دعا بر محور جانشيني هم‌حوزه‌اند.

**ذكر**

ذكر به معناي يادآوري چيزي در ذهن، دل يا زبان است؛[33](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn33%22%20%5Co%20%22) با اين تفاوت كه حفظ نگهداشتن آن (معني) در ذهن است و ذكر حضور آن (معني) در نفس است. ذكر و يادآوري، هم مي‌تواند بعد از فراموشي باشد كه در اين صورت مقابل نسيان است و هم مي‌تواند براي تداوم حفظ باشد كه در اين فرض مقابل غفلت است.

اين واژه در قرآن كريم بيش از هفتاد بار در باب‌هاي مختلف و در وجوه معنايي گوناگون به كار رفته است. تفليسي وجوه معنايي متعددي براي آن برشمرده‌ كه يكي از آنها صلوة است. براي نمونه به نظر وي ذكر در آية شريفة «إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَي ذِكْرِ اللَّهِ» به معناي نماز آدينه است.[34](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn34%22%20%5Co%20%22) همچنين ذكر در آية 239 سورة بقره (فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ) با توجه به سياق آيات قبل نمازهاي پنچ‌گانه است.[35](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn35%22%20%5Co%20%22) در برخي كتب لغت نيز صلوة، دعا و ثنا را از معاني ذكر برشمرده‌اند.[36](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn36%22%20%5Co%20%22)

طبق برخي آيات قرآن ذكر خدا ثمره و هدف اقامة صلوة است: «وَأَقِمْ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؛ (طه: 14)‌ نماز را براي ياد من بپادار». از طرف ديگر يكي از ثمرات ذكر، اطمينان و آرامش قلبي بنده است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آگاه باش كه با ياد خدا دل‌ها آرام مي‌گيرد»(رعد: 28). تذكر و ذكر به معناي يادآوردن چيزي بعد از غفلت يا فراموشي است و يكي از فوايد تشريع نمازهاي پنج‌گانه و نوافل زدودن زنگار غفلت و نسيان از وجود آدمي در گيرودار جاذبه‌ها و مشكلات زندگي دنيايي است. خداوند متعال در حديثي قدسي مي‌فرمايد: اي فرزند آدم، مرا در ميان مردم ياد كن تا من تو را در ميان گروهي بهتر (يعني فرشتگان) ياد كنم.[37](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn37%22%20%5Co%20%22)

بنابر آنچه گذشت واژة ذكر با واژة صلاة مي‌تواند بر محور جانشيني نيز در يك حوزه قرار بگيرد.

**تسبيح**

راغب مي‌گويد: «السَّبْحُ به معناي گذشتن با شتاب در آب و هواست و تسبيح منزه دانستن خداي تعالي است و اصل آن عبور با شتاب در پرستش خداوند است».[38](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn38%22%20%5Co%20%22) برخي صحابه شماري از آيات مشتمل بر تسبيح را بر صلوة تطبيق كرده‌اند؛ براي نمونه از ابن عباس سؤال شد آيا نمازهاي پنج‌گانه را در قرآن مي‌يابي؟ گفت: بله، و اين آيه را خواند: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ»(روم: 17ـ 18) با اين توضيح كه «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ» اشاره به نماز مغرب و عشا، «تُصْبِحُونَ» اشاره به نماز صبح و «عَشياً» اشاره به نماز عصر و «حينَ تُظْهِرُونَ» اشاره به نماز ظهر است.[39](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn39%22%20%5Co%20%22)

همچنين قرآن كريم در مورد حضرت يونس(ع) مي‌فرمايد: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنْ الْمُسَبِّحِينَ؛ پس اگر او اهل تسبيح نبود...»(صافات: 143)؛ در *مجمع البيان* از قول قَتاده آمده است كه منظور از تسبيح يونس، نماز اوست.[40](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn40%22%20%5Co%20%22) برخي قرآن‌پژوهان اطلاق تسبيح بر صلوة را در اين آيه از باب اطلاق اسم لازم بر ملزوم آن شمرده‌اند.[41](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn41%22%20%5Co%20%22) برخي آية «وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»(آل‌عمران: 41) را نيز امر به نماز شمرده‌ و گفته‌اند عرب وقتي از نماز فارغ مي‌شود مي‌گويد از «سُبحَه» فارغ شدم.[42](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn42%22%20%5Co%20%22) چنانكه از ابن‌عباس و ابن‌مسعود نقل است كه «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ؛ يعني براي تو نماز مي‌گزاريم».(بقره: 30)[43](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn43%22%20%5Co%20%22) نيز از ابن عباس نقل است كه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَي؛ يعني به نام اعلاي پروردگارت نماز بخوان».(اعلي: 1)[44](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn44%22%20%5Co%20%22)

ابن منظور معتقد است صلاة به اين دليل تسبيح خوانده شده كه تعظيم خداوند و تنزيه او از همة بدي‌هاست.[45](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn45%22%20%5Co%20%22) در مجمع‌البيان از ابن عباس و قتاده و ابن زيد نقل است كه نماز را از اين‌رو تسبيح ناميده‌اند كه مشتمل بر تسبيح و تحميد خداوند است.[46](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn46%22%20%5Co%20%22)

بنا بر آنچه گذشت، دست‌كم با استناد به نظر برخي لغت‌شناسان و مفسران برجستة قرآن مي‌توان گفت تسبيح و صلاة با هم نوعي اشتراك معنايي دارند و بر محور جانشيني در يك حوزة معنايي قرار مي‌گيرند.

**نُسُك**

نسك در لغت به معناي عبادت و نيايش است[47](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn47%22%20%5Co%20%22)؛ چنانكه معناي پايه (اساسي)

[48 صلوة نيز عبادت و نيايش است. پس اين دو واژه در معناي پايه هم معنا هستند و جانشين يكديگر قرار مي‌گيرند. افزون بر اين، واژة مذكور در برخي آيات قرآن هم‌نشين صلوة قرار گرفته است. خداوند خطاب به حضرت عيسي(ع) مي‌فرمايد: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَاي وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ بگو به درستي كه نماز من و عبادتم و زندگي و مرگم براي پروردگار عالمين است.»(انعام: 162)

گفتني است كه در قرآن نسك و مناسك، غالباً در عبادت به معناي عام به كار رفته است؛ چنان‌كه به اعمال خاص حج مناسك گفته شده است: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ...؛ و چون آداب ويژة حج خود را به جاي آورديد، همان گونه كه پدران خود را به ياد مي‌آوريد، خدا را به ياد آوريد...»(بقره: 200)؛ اما صلاة در قرآن به عبادت مخصوصي اطلاق مي‌شود كه داراي شكل و آداب خاصي است: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكاً هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَي رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَي هُدًي مُسْتَقِيمٍ؛ براي هر امتي عبادتي قرار داديم كه آنها بدان عمل مي‌كنند، پس نبايد در اين امر با تو نزاع كنند، به راه پروردگارت دعوت كن، زيرا تو به راهي مستقيم قرار داري»(حج: 67). پس به صورت كلي به آداب و عبادات امت‌ها كه در جهت بندگي و به هدف ذكر الهي تشريع شده‌اند، مناسك و نُسُك اطلاق مي‌شود كه البته نماز نيز يكي از مهم‌ترين آنهاست.

نتيجه آن‌كه صلاة و نُسُك با توجه به معناي پايه با هم اشتراك معنايي دارند و بر محور جانشيني در يك حوزه قرار مي‌گيرند. همچنين در قرآن كريم «صلاة» و «نُسُك» در با هم‌آيي بر محور هم‌نشيني به كار رفته‌اند.

**مسجد**

مسجِد در لغت به معناي محل سجود است.[49](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn49%22%20%5Co%20%22) بر زمين به اين اعتبار كه محل و جايگاه سجده است، مسجِد اطلاق شده است[50](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn50%22%20%5Co%20%22). مواضع سجود كه با زمين در تماس است نيز در قرآن مساجد ناميده شده‌اند: «وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ اَحَداً؛ مساجد از آن خداست، پس هيچ كس را با خدا نخوانيد»(جن: 18). در حديثي از امام جواد(ع) آمده است: مراد از مساجد اعضاي هفت‌گانه سجده در صلاة است.[51](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn51%22%20%5Co%20%22) علامه طباطبايي با پذيرش چنين تفسيري براي اين آيه، مي‌نويسد: «اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ» به منزلة تعليل براي «فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ اَحَداً» است و تقدير آيه چنين است كه پس با خدا احدي را نخوانيد؛ زيرا مساجد از آن خداست و منظور از اينكه با خدا كسي را نخوانيد، يعني در مقام عبادت كسي را شريك خدا قرار ندهيد و مراد از اختصاص اين مواضع به خداوند، اختصاص تشريعي است و مراد از دعا در اين آيه خصوص سجده است يعني براي غيرخدا سجده نكنيد.[52](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn52%22%20%5Co%20%22)

مسجِد در قرآن به معناي مكان اقامة نماز و عبادت نيز آمده است: «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَي أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيهِمْ مَسْجِداً؛ [سرانجام] كساني كه بر كارشان غلبه يافتند گفتند حتماً بر ايشان مسجدي (عبادتگاهي) بنا خواهيم كرد»(كهف: 21). به باور برخي مفسران[53](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn53%22%20%5Co%20%22) جملة «لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيهِمْ مَسْجِداً»(كهف: 21) قول موحدان است؛ زيرا در فرهنگ قرآن، مسجد محلي براي ذكر خدا و سجده براي خداست: «...وَ مَساجِدُ يذْكرُ فيهَا اسْمُ اللهِ كثيراً...؛ و مساجدي كه در آنها نام خدا فراوان برده مي‌شود»(حج: 40)؛ به معابد اهل كتاب نيز به اين اعتبار كه محل عبادت و سجده‌گاه بوده است مَسجِد مي‌گويند؛ خداوند متعال مي‌فرمايد: «سُبْحانَ الَّذي اَسْري بِعَبْدِهِ لَيلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَي الْمَسْجِدِ الْاَقْصَي الَّذي بارَكنا حَوْلَهُ...؛ پاك و منزه است خدايي كه بنده‌اش را در يك شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصي كه گرداگردش را پر بركت ساختيم برد»(اسراء: 1). البته گاهي واژة مسجد، در قرآن مقابل عبادتگاه‌هاي اهل كتاب و ديگر فرقه‌ها قرار گرفته است كه در اين موارد مراد از مساجد، مساجد مسلمانان است،[54](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn54%22%20%5Co%20%22) مانند «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً؛ و اگر خدا بعضي از مردم را با بعض ديگر دفع نمي‏كرد صومعه‏ها و كليساها و كنيسه‏ها و مساجدي كه نام خدا در آنها بسيار برده مي‏شود سخت ويران مي‏شد».(حج: 40)

گاهي در قرآن مجازاً و با علاقة ظرف و مظروف از صلوة، مكان آن، يعني مسجد، اراده شده‌ است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُكَارَي حَتَّي تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلاَ جُنُباً إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّي تَغْتَسِلُواْ...؛ اي كساني كه ايمان آورده‏ايد، در حال مستي به نماز نزديك نشويد تا زماني كه بدانيد چه مي‌‏گوييد و [نيز] در حال جنابت [وارد بر مكان نماز نشويد] مگر اينكه رهگذر باشيد تا غسل كنيد»(نسا: 43). طبرسي از عبدالله و سعيد بن مسيب و ضحّاك و عِكرمه و حسن نقل مي‌كند كه مراد از نزديك نشدن به نماز در اين آيه، نزديك نشدن به مساجد در حال جنابت است و مؤيد چنين قولي ادامة آيه است كه مي‌فرمايد: «اِلّا عابِري سَبيلٍ»؛ زيرا عبور در محل نماز (مسجد) است نه در نماز.[55](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn55%22%20%5Co%20%22) مرحوم علامه طباطبايي نيز از همين قرينه براي تعيين مراد از صلوة در اين آيه استفاده كرده است؛ از نظر وي مقتضي اين مجازگويي جملة «حَتَّي تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ» است؛ زيرا اگر مي‌گفت در حال مستي نزديك مسجد نشويد ديگر اين تعليل مناسب نبود. و از آنجا كه بر حسب سنت بيشتر نمازها در مسجد واقع مي‌شود، به جاي مسجد (مكان صلوة) از خود صلوة نام برده شده و مقصود الهي با كوتاه‌ترين عبارت بيان شده است.[56](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn56%22%20%5Co%20%22)

در برخي آيات ديگر ـ به عكس آية مذكور ـ لفظ مسجد مي‌تواند اشاره‌اي به خود نماز باشد. مثلاً در آية 31 سورة اعراف «يا بَني ءادَمَ خُذُوا زينَتَكمْ عِنْدَ كلِّ مَسْجِدٍ»، امر به برگرفتن زينت در نماز مي‌تواند اشاره به استحباب تجمّل در نماز باشد. در حديث است كه امام مجتبي(ع) هنگام نماز بهترين لباس‌هاي خود را برمي‌گرفت و ضمن تلاوت همين آية شريفه، مي‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتجمَّلُ لربّي؛ يعني خدا زيباست و زيبايي را دوست دارد من براي خدايم خود را مي‌آرايم».[57](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn57%22%20%5Co%20%22) علامه طباطبايي مي‌نويسد: امر به برگرفتن زينت در مسجد، به امر به زينت نيكو براي نماز و غير آن برمي‌گردد و اطلاق آن شامل نماز اعياد و جماعات و نمازهاي يوميه و ساير وجوه عبادت و ذكر مي‌شود.[58](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn58%22%20%5Co%20%22)

طبق آنچه گذشت واژة «مسجد» با واژة «صلاة» رابطة جانشيني دارند و هر دو در يك حوزه معنايي قرار مي‌گيرند.

**رابطة جزء واژگي صلاة با ركوع، سجود، قيام و قنوت**

جزء واژگي يكي ديگر از روابط مفهومي ميان اقلام واژگاني است كه رابطة كل به جزء را ميان دو مفهوم مي‌نماياند. اين رابطه، نوعي رابطة سلسله مراتبي است كه ميان كل و اجزاي تشكيل دهندة آن برقرار مي‌شود.[59](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn59%22%20%5Co%20%22) صلاتي كه در اسلام تشريع شده، داراي اركان و اجزائي است كه شكل و هيئت نماز را تشكيل مي‌دهد و ترك هريك از اين اجزا و اركان مفروض به عمد ـ يا در برخي موارد حتي به غير عمد ـ موجب بطلان نماز مي‌شود. در رابطة جزء واژگي، اين امكان وجود دارد كه واژه در سلسله مراتب جزء واژگي، هم جايگاه جزء را وهم جايگاه كل را ـ كه به آن «جزء واژگي هم نام» گفته مي‌شود ـ به خود اختصاص دهد. اين پديده زماني در مورد صلاة صادق است كه بگوييم به صورت كنايي بر يك جزء يا ركن صلوة نيز صلوة اطلاق مي‌شود و در كاربردهاي قرآني نيز چنين است و گاهي موقعيت ركوع، سجود و قنوت درست همانند صلاة است و هنگامي كه به تنهايي بر آنها تاكيد مي‌شود تأكيد بر صلاة تداعي مي‌شود كه در ادامه نمونه‌هايي از آن را ذكر خواهيم كرد.

**حوزة معنايي صلاة بر محور جانشيني بر اساس ذكر جزء و ارادة كل**

در قرآن كريم واژگان بسياري با واژة صلاة بر محور جانشيني قرار دارند. در آياتي با
ذكر برخي اجزاء، كل اراده شده است بدون آنكه ذكري از صلاة شده باشد. هريك از
اين واژه‌ها به سان حلقه‌هاي زنجير در اطراف واژة صلاة قرار گرفته‌اند و بُعدي از ابعاد صلاة را روشن مي‌كنند و متقابلاً از همديگر نيز متاثرند. اينك به بررسي واژگان منتخب مي‌پردازيم.

**ركوع**

برخي معناي لغوي ركوع را مطلق انحنا دانسته‌اند كه در شرع در انحناي ويژه‌اي استعمال شده است.[60](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn60%22%20%5Co%20%22) برخي ديگر برآن‌اند كه ركوع در لغت به معناي خم شدن در مقابل كسي از سَرِ خضوع است[61](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn61%22%20%5Co%20%22) و در عرف ديني بر يكي از اركان نماز ركوع اطلاق مي‌شود. مرحوم علامه طباطبايي مي‌گويد ركوع در لغت همان هيئت مخصوص و معروف در انسان است كه همراه خميدگي قامت است و در عرف شرع عبارت از هيئت ويژه‌اي در عبادت است و آن حالت خضوع و ذلت آدمي در برابر خداوند و مطلق اظهار ذلت است.[62](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn62%22%20%5Co%20%22) در ادامه مي‌فرمايد ركوع در غير نماز حتي براي خداوند مشروع نيست، بر خلاف سجود كه در غير نماز هم مشروع است.[63](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn63%22%20%5Co%20%22) خداوند مي‌فرمايد: «تَرٰيهُم رُكعاً سُجَّداً...(فتتح: 29)؛ ايشان را مي‌بيني در حال ركوع و سجود». رُكع جمع راكع است و سه بار در قرآن استعمال شده است. بسياري از مفسران ركوع و سجود را در اين آيه شريفة مربوط به نماز و كنايه از كثرت صلوة و مداومت بر نماز دانسته‌اند.[64](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn64%22%20%5Co%20%22) علامه طباطبايي مي‌فرمايد: «تَرٰيهُم» در اين آية شريفه استمرار را مي‌رساند يعني مؤمنان به طور مستمر در حال اقامة نمازند.[65](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn65%22%20%5Co%20%22) و اين از جهت ذكر جزء وارادة كل است.

خداوند مي‌فرمايد: «يا مَريمُ اقْنُتي لِرَبِّك وَاسْجُدي وَارْكعي مَعَ الّراكعينَ؛ اي مريم
براي پروردگارت خضوع و سجده كن و با ركوع كنندگان ركوع كن»(آل‌عمران: 43).
به باور صاحب *مجمع البيان* امر به ركوع در اين آيه، امر به عبادتي مانند نماز در
اسلام است. وي بر خلاف برخي مفسران كه معتقدند اين آيه بر تقدم سجده بر ركوع در نماز نصارا دلالت دارد، معتقد است اين آيه شريفه تنها اشتراك معطوف و معطوف‌عليه در امر را مي‌رساند[66](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn66%22%20%5Co%20%22) و ترتيب از آن استفاده نمي‌شود. در *الميزان* ركوع در آية «وَ اِذا قيلَ لَهُمُ ارْكعُوا لا يرْكعُونَ؛ و هنگامي كه به ايشان گفته شد ركوع كنيد ركوع نكنند»(مرسلات: 48.)، به نماز تفسير شده است.[67](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn67%22%20%5Co%20%22) اگر اين تفسير را بپذيريم، آنگاه مي‌توانيم استفاده از تعبير «اركعوا» به جاي «صَلُّوا» را از همين باب بدانيم. مرحوم طبرسي ذيل آية «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ؛ نماز را به پا داريد و زکات بدهيد و با رکوع کنندگان رکوع کنيد.»(بقره: 43)، در علت تأكيد بر ركوع از ميان اركان مختلف نماز وجوه سه‌گانه‌اي ذكر كرده كه عبارت‌اند از:

1. چون يهود در نمازشان ركوع نداشتند، ركوع ذكر شده تا معلوم گردد مراد نماز اسلامي است.

2. ركوع نخستين جزء از نماز است كه نشان مي‌دهد شخص در حال نماز است؛ از اين جهت در مقام تعبير، به جاي نماز، ركوع ذكر شده است و شايد علاوه بر تأكيد، قرينه و بياني باشد بر اينكه مقصود همان عبادت مخصوص (نماز) است كه ركوع جزئي از آن است.

3. ذكر ركوع با راكعان براي تشويق مردم به نماز جماعت است.[68](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn68%22%20%5Co%20%22)

علامه طباطبايي امر به ركوع در آية شريفة «يا اَيهَا الَّذينَ ءامَنُوا ارْكعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكمْ وَافْعَلُوا الْخَيرَ لَعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ اي کساني که ايمان داريد رکوع کنيد و به سجده بيفتيد و پروردگارتان را بپرستيد»(حج: 77)» را به امر به نماز تفسير كرده است.[69](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn69%22%20%5Co%20%22)

در آية شريفة «يقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ راكعُونَ؛ نماز را بر پا مي‌دارند و در حال رکوع زکات مي‌دهند».(مائده: 55) نيز تعبير «وَ هُمْ راكعُونَ» جملة حاليه است و بر ركوع در نماز دلالت دارد.

حاصل اينكه ركوع به انحناء و خميدگي گويند كه همراه ابراز بندگي و خضوع و تواضع در مقابل خداست و قطعاً در عبادت اديان الهي وجود داشته است و چه بسا در اديان گذشته نيز جزئي از صلوة و شايد هم عنواني براي اين عبادت خاص بوده است؛ چنان‌كه مؤيداتي در آيات قرآن در اين باره مي‌توان يافت، هرچند اكنون به علت تحريف اديان، اثري از اين شكل و هيئت عبادي در ميان ادياني مانند يهوديت و مسيحيت نيست و مشخصاً تنها در نماز مسلمانان ركوع، ركني اساسي در نماز است كه ترك عمدي يا سهوي آن موجب ابطال نماز است.

به هر صورت ركوع در محور جانشيني هم‌حوزة صلوة است و رابطة آن با صلوة جزء واژگي است و از آنجا كه ركن اساسي نماز است، گاهي به اين اعتبار براي اشاره به نماز يا نمازگزاردن يا نمازگزار، از واژة ركوع و مشتقات آن استفاده مي‌شود. دست‌كم طبق نظر برخي مفسران در آياتي مانند 48 مرسلات و 43 بقره مراد از امر به ركوع، امر به اقامه صلوة و به جاي آوردن آن است.

**سجده**

سجده در لغت به معناي گذاشتن پيشاني بر زمين است و نوعي تعظيم و احترام در برابر مسجودله شمرده مي‌شود[70](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn70%22%20%5Co%20%22) و در عرف ديني غالباً در مقام عبادت خداوند كاربرد دارد كه مثال‌هاي آن در قرآن فراوان است، مانند «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ...؛ هنگامي كه به آنها گويند خداي رحمان را سجده كنيد گفتند، رحمن چيست...»(فرقان: 60).

البته سجده در قرآن در غير مقام عبادت نيز به كار رفته است؛ چنان‌كه برادران يوسف(ع) و پدر و مادر او براي بزرگداشت يوسف در برابرش به سجده افتادند: «وَ خَرُّو لَهُ سُجَّداً؛ و [همة آنان] براي او به سجده درافتادند»(يوسف: 100). علامه طباطبايي ذيل اين آية شريفه مي‌فرمايد: طبق سياق مسجودله در اين آيه حضرت يوسف(ع) مي‌باشد و اينكه برخي گفته‌اند «از آنجا كه سجده براي غير خدا جايز نيست، بايد ضمير «له» را به خداوند بازگردانيم»، صحيح نيست؛ زيرا اين سجده در مقام عبادت نبوده است.[71](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn71%22%20%5Co%20%22) زجّاج در اين باره مي‌گويد آيين تعظيم و بزرگداشت در آن زمان به همين منوال بوده است.[72](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn72%22%20%5Co%20%22)

در شريعت اسلام سجده نيز مانند ركوع يكي از اركان نماز است و بر خود نماز هم به اين اعتبار سُجُود (مصدر سجد) اطلاق شده است؛ چنان‌كه مي‌فرمايد: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ؛ و پاره‏اي از شب و به دنبال سجود (يعني پس از به جاي آوردن نماز) او را تسبيح گوي»(ق: 40). مرحوم كليني از امام باقر(س) روايت كرده منظور از (اَدبار السجود) دو ركعت پس از نماز مغرب است.[73](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn73%22%20%5Co%20%22) همچنين از ابن‌عباس و قتاده نقل است كه مراد از ساجدين در آية شريفه «وَتَوَكَّلْ عَلَي الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»(شعراء: 217ـ219)، نمازگزاران‌اند[74](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn74%22%20%5Co%20%22). علامه طباطبايي نيز مراد از جملة اخير آيه را قيام براي نماز دانسته است.[75](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn75%22%20%5Co%20%22)

چنانكه ملاحظه ‌شد سجده نيز مانند ركوع يكي از اجزاي اصلي نماز است و در برخي آيات با ذكر جزء (سجده) كل (نماز) اراده‌ شده است. بنابراين سجده نيز بر محور جانشيني در حوزة معنايي صلوة قرار مي‌گيرد.

**قنوت**

راغب قنوت را به معناي طاعت وپرستش همراه با خضوع و فروتني دانسته است.[76](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn76%22%20%5Co%20%22) صاحب *العين* به همان معناي قنوت در نماز اشاره كرده و گفته قنوت در نماز دعا كردن پس از قرائت است.[77](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn77%22%20%5Co%20%22) صاحب ***النهاية*** مي‌گويد: قنوت در معاني متعدد مانند طاعت، خشوع و صلاة و دعا و عبادت و قيام و سكوت به كار رفته و همة آنها اخص از دو معناي طاعت و عبادت است.[78](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn78%22%20%5Co%20%22) مرحوم مصطفوي قنوت را به دو قسم تكويني و تشريعي ارادي تقسيم نموده است.[79](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn79%22%20%5Co%20%22) علامه طباطبايي در آية مباركه «سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِي السَّمواتِ وَ‌الْاَرْضِ كلٌّ لَهُ قانِتُونَ؛ منزه است او بلکه آن چه در آسمان‌ و زمين است از آن و در برابر او خاضعند»(بقره: 116)، با استناد به قرينة سياق قنوت را تكويني دانسته است.[80](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn80%22%20%5Co%20%22) نمونة قنوت تشريعي نيز ـ طبق نظر برخي مفسران ـ در آية «حَافِظُواْ عَلَي الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَي وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ»(بقره: 238) است. ابورجاء عطاردي نقل كرده است كه ابن‌عباس در مسجد بصره براي ما نماز صبح گزارد و پيش از ركوع، با بلند كردن دست‌ها قنوت به جاي آورد و پس از فراغت از نماز گفت: اين همان صلوة وسطي است كه به ما امر شده آن را با قنوت به جاي آوريم.[81](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn81%22%20%5Co%20%22) طبرسي در آية شريفة «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ»(تحريم: 12) احتمال داده كه مراد از قنوت همان قنوت در نماز باشد.[82](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn82%22%20%5Co%20%22)

حاصل اينكه اگر قنوت به معناي عملي در نماز باشد، جزء نماز است و در رابطة جزء واژگي مفهومي صلوة قرار مي‌گيرد و اگر به معناي عبادت و طاعت همراه با خضوع باشد مي‌تواند در معناي پايه رابطة جانشيني با نماز داشته باشد و براي اشاره به نماز به كار رود.



**حوزه معنايي صلاة بر محور هم نشيني**

برخي از واژگان با واژة صلاة بر محور جانشيني پيوندي ندارند، اما كاربردشان همواره با صلاة بوده است و علاوه بر هم‌نشيني در ساختار وحياني آيات، از باهم‌آيي[83](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn83%22%20%5Co%20%22) و هم‌نشيني با آن بهره‌مند هستند. برخي از اين واژگان به لحاظ مفهومي، نقش مقدمي براي صلاة دارند و در تحقق هدف صلاة كارسازند برخي نيز با هم‌نشيني با واژة صلاة به توصيف صلاة مي‌پردازند و در شناخت ماهيت صلاة يا ويژگي‌هاي آن نقش اساسي ايفا مي‌كنند و هر يك بُعدي از ابعاد صلاة را روشن مي‌كنند. در ادامه به معرفي تعدادي از اين واژه‌ها خواهيم پرداخت.

**ايمان**

يكي از واژه‌هايي كه با صلوة هم‌نشيني دارد، ايمان و مشتقات آن است. اين واژه از مادة اَمْن به معني آرامش نفس و از بين رفتن ترس گرفته شده است[84](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn84%22%20%5Co%20%22). ابن فارس دو ريشه براي اين ماده معرفي كرده است: يكي امانت كه ضد خيانت و باعث سكون قلب است و ديگري تصديق.[85](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn85%22%20%5Co%20%22) تفليسي براي واژة ايمان در كاربست وحياني شش وجه به قرار زير برشمرده است:

1. ايمن گردانيدن: «هُوَ الْمَلِك الْقُدّوُسُ السَّلامُ الْمُوْمِنُ».(حشر: 23)

2. اسلام آوردن به زبان: «قالَتِ اَلاعْرابُ ءامَنّا قُلْ لَمْ تُوْمِنُوا وَ لكنْ قُولُوا اَسْلَمْنا وَ لَمّا يدْخُلِ الْايمانُ في قُلُوبِكمْ...؛ باديه‏نشينان گفتند: ايمان آورديم. بگو: ايمان نياورده‏ايد، ليكن بگوييد اسلام آورديم و هنوز در دل‌هاي شما ايمان داخل نشده است»(حجرات: 14).

3. ايمان داشتن به دل و زبان: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ هُمْ الصَّادِقُونَ؛ در حقيقت مؤمنان كساني هستند كه به خدا و پيامبر او ايمان آورده و سپس شك نكرده‌اند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد كرده‏اند، آنان همان راستگويانند».(حجرات: 15)

4. شريعت: «ما كنْتَ تَدْري مَاالْكتابُ وَلَا الْايمانُ؛ تو نه مي‌‏دانستي كتاب چيست و نه ايمان» [يعني از كتاب و شريعت اسلام اطلاع نداشتي].(شوري: 52)

5. نماز: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ...؛ خدا بر آن نيست كه ايمان شما را ضايع گرداند» [يعني خدا نمي‌خواهد نمازهايي را كه تاكنون به سمت بيت‌المقدس خوانده‌ايد ضايع نمايد و باطل قلمداد كند].(بقره: 143)

6. توحيد: «وَمَنْ يكفُرْ بِالْايمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ؛ هر كس در ايمان خود كفر بورزد [=براي خداوند شريك قائل شود]، قطعا عملش تباه شده است».(مائده: 5)[86](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn86%22%20%5Co%20%22)

ايمان و عمل صالح در آيات فراواني مانند عصر: 1ـ3 و تين: 4، هم‌نشين يكديگر قرار گرفته‌اند.

نماز از مهم‌ترين اعمال صالح و ستون دين به حساب مي‌آيد و پذيرش ساير كارهاي شايستة انسان به قبولي آن وابسته است.[87](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn87%22%20%5Co%20%22) واژة صلوة بارها در قرآن هم‌نشين ايمان قرار گرفته است، مانند اين آيات: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًي لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ؛ اين كتاب كه در [حقانيت] آن هيچ ترديدي نيست ماية هدايت تقواپيشگان است؛ آنان كه به غيب ايمان مي‏آورند، و نماز را بر پا مي‏دارند و از آنچه به ايشان روزي داده‏ايم انفاق مي‏كنند»(بقره: 2ـ4)؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ؛ به راستي كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كرده و نماز برپا داشته و زكات داده‌اند، پاداش آنان نزد پروردگارشان خواهد بود؛ ونه بيمي بر آنان است و نه اندوهگين مي‌شوند»(بقره: 277).

چنان‌كه از ظواهر آيات بر مي‌آيد، ايمان امري قلبي و در عين حال اختياري است و با علم فرق مي‌كند؛ چراكه علم ممكن است به شكل غير اختياري براي انسان حاصل شود، ولي ايمان چنين نيست. كاملاً ممكن است كسي عالم به چيزي باشد و در همان حال نسبت به آن كفر ورزد، مانند فرعونيان كه به نبوت حضرت موسي(ع) يقين داشتند، ولي آن را انكار كردند: «وَ جَحَدُوا بِها وَاسْتَيقَنَتْهآ اَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً...»(نمل: 14).

طبق برخي آيات قرآن، ايمان حقيقي وقتي حاصل مي‌شود كه انسان در قلب خود در برابر تمام اوامر الهي تسليم باشد. امام صادق(ع) با استناد به آية 65 سورة نساء فرموده‌اند: اگر كساني در مقابل فرمان رسول خدا(ص) تسليم نباشند يا پذيرش فرمان او برايشان دشوار باشد،‌ مشرك‌اند. حضرت پس از تلاوت آية مذكور، چنين گفته‌اند: «هُوَ التَّسْلِيمُ فِي الْأُمُورِ؛ مراد از تسليم در اين آيه تسليم در تمام امور است.[88](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn88%22%20%5Co%20%22) در حديثي ديگر امام صادق از قول اميرالمؤمنين‡ تسليم بودن در برابر امر خدا را يكي از اركان ايمان شمرده است.[89](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn89%22%20%5Co%20%22)

ايمان و پذيرش قلبي مقتضيات و لوازمي دارد كه عادتاً از آنها جدا نيست. اگر كسي صرفاً‎ ادعا كند كه به خدا ايمان دارد ولي در عمل در برابر خدا هيچ‎گونه خضوع و خشوعي نكند و در مواردِ لزوم در راه خدا با مال و جانش نكوشد، مؤمن و موحد واقعي به شمار نمي‎آيد و در دعوي ايمانش صادق نيست: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ حجرات: 15؛ مؤمنان [راستين] تنها كساني‌اند كه به خدا و رسولش ايمان آوردند و سپس در آن ترديد نكردند و با اموال و جانهاي خود در راه خدا جهاد كردند. آنان [در دعوي ايمان خود] صادق‌اند».

از مطالب پيش‌گفته مي‌توان نتيجه گرفت كه ايمان نوعي باور قلبي است كه عمل صالح را نتيجه مي‌دهد؛ از اين‌رو در بسياري از آيات، ايمان با اعمال صالح ـ به ويژه ـ نماز عجين شده و در كنار يكديگر قرار گرفته است.

**اقامه**

قامَ، يقومُ، قياماً يعني به پا خاست و برخاست.[90](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn90%22%20%5Co%20%22) راغب قيام را به چهار گونه تقسيم كرده است:1. قيام قهري؛ 2. قيام اختياري؛ 3. قيام براي نگهداري و حفظ چيزي؛ 4. قيام براي انجام‌دادن كاري. در آيات قرآن مجيد نيز شواهدي بر همين تقسيم بندي وجود دارد. خداوند مي‌فرمايد: «مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَي أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ...؛ آنچه درخت ‏خرما بريديد يا آنها را [دست نخورده] بر ريشه‏هايشان بر جاي نهاديد به فرمان خدا بود...»(حشر: 5) كه مؤيد قسم اول قيام (قيام قهري) است. و فرمودة خداوند: «اَمَّنْ هْوَ قانِتٌ ءانآءَ الَّيلِ ساجِداً وّ قآئِماً؛ آيا كسي كه در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده وقيام است»(زمر: 9.)، مؤيد قسم دوم (قيام اختياري) است. و قيام براي نگهداري چيزي مانند «قآئِماً بِالْقِسْطِ؛ در حالي كه قيام به عدالت دارد و از عدالت محافظت مي‌كند».(آل عمران: 18) و آية شريفة: «يا اَيهَا الَّذينَ ءامَنُوا اِذا قُمْتُمْ اِلَي الصّلوةِ؛ اي كساني كه ايمان آورده‌ايد هنگامي كه قصد نماز كرديد»( مائده: 6) مؤيد قسم چهارم است. راغب قيام و قِوام را تكيه‌گاه و عمود و ستون و حافظ معني كرده است.[91](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn91%22%20%5Co%20%22) وي معتقد است هر جا خداوند نماز را ستوده و به نماز امر كرده است، واژة اقامه را به كار برده و با آوردن اين واژه خواسته بر انجام دادن نماز همراه با حقوق و شرايط آن تأكيد كند.[92](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn92%22%20%5Co%20%22)

در آية «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاَةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي»( ابراهيم: 40)، كه بيانگر درخواست توفيق اقامة صلوة براي خود و فرزندانش از خداست. نيز محتمل است مراد از اقامة صلوة، اداي نماز با كلية شرايط و حقوق آن مانند مداومت و محافظت بر نماز و رعايت خشوع در آن باشد؛ چنان‌كه خداوند در بيان ويژگي‌هاي مؤمناني كه به فلاح رسيده‌اند، مي‌فرمايد: «الَّذِينَ هُمْ عَلَي صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ؛ آنان كه بر نمازشان مداومت مي‌كنند»( معارج: 23) و «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَي صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ؛ آنان كه بر نمازشان محافظت مي‌كنند»( معارج: 34) و نيز مي‌فرمايد: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ آنان كه در نمازشان خاشع‌اند»(مؤمنون: 2).

در قرآن مجيد 46 بار صلاة با واژة «اقامه» هم‌نشين شده است. شايد اين با‌هم‌آيي نيز نشان‌گر عنايت الهي بر رعايت و حفظ حقوق و شرايط و مداومت بر خشوع در نماز باشد؛ زيرا تنها با رعايت اين شرايط، آثار و فوايدي كه از تشريع نماز مدّ نظر شارع مقدس بوده، عايد مي‌شود و چنين نمازي عمود دين است و با برپايي آن ديگر اجزاي دين ثمربخش خواهد بود. امام صادق(ع) از قول رسول اكرم(ص) مي‌فرمايد: «مَثَل نماز مانند ستون خيمه است؛ وقتي ستون آن به پا باشد، ميخ‌ها و طناب‌ها و چادر آن سودمند است و وقتي ستون فروريزد آنها نفعي نمي‌بخشند».[93](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn93%22%20%5Co%20%22)

حاصل اينكه واژة اقامه و مشتقاتش بارها در قرآن در كنار صلوة قرار گرفته‌اند. پس اين واژه بر محور هم‌نشيني با صلوة در يك حوزة معنايي قرار مي‌گيرد. از سوي ديگر قيام در كنار ركوع و سجود و قنوت يكي از اجزاي اصلي نماز محسوب مي‌شود؛ بنابراين در رابطة جزء واژگي با صلاة مي‌باشد و ممكن است براي اشاره به نماز نيز در قرآن به كار رفته باشد. از امام باقر(ع) نقل است كه مراد از قيام در آناء ليل در آية شريفة «اَمَّنْ هْوَ قانِتٌ ءانآءَ الَّيلِ ساجِداً وّ قآئِماً،(زمر: 9) به جاي آوردن نماز شب است.[94](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn94%22%20%5Co%20%22)

**خشوع**

اصل خشوع به معناي فروتني است؛ عرب وقتي مي‌گويد فلان كس خشوع كرد، مرادش اين است كه از سَرِ فروتني، سرش را پايين انداخت. خشوع و خضوع قريب المعني هستند؛ با اين تفاوت كه خضوع معمولاً در تواضع بدني و اقرار به سرسپردگي و تسليم و خشوع در تواضع صدا[95](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn95%22%20%5Co%20%22) و چشم[96](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn96%22%20%5Co%20%22) به كار مي‌رود.[97](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn97%22%20%5Co%20%22)

در آيات قرآن خشوع دربارة تذلّل قلبي (دروني) و جوارحي( بيروني) به كار رفته است. خداوند مي‌فرمايد: «اَلَمْ ياْنِ لِلَّذينَ ءامَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكرِاللهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...؛ آيا وقت آن نرسيده كه دل‌هاي مؤمنان به ياد خدا و حقّي كه نازل شده خاشع گردد»(حديد: 16). همچنين مي‌فرمايد: «...وَ خَشَعَتِ الْاَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ اِلّا هَمْساً؛ صداها در مقابل خداي رحمان خاشع مي‌گردد، و جز صدايي آهسته نمي‌شنوي»(طه: 108.). نيز مي‌فرمايد: «وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ؛ در آن روز چهره‌هايي فروشكسته‌اند»(غاشيه: 2). نيز مي‌فرمايد: «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَي السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ؛ ديدگانشان به زير افتاده، خواري آنان را فرو مي‏گيرد در حالي كه [پيش از اين] به سجده دعوت مي‌‏شدند و تندرست بودند»(قلم: 43).

صلاة و خشوع رابطة نزديكي با يكديگر دارند. خشوع از يك سو مقدمه‌ و بستر اداي صلاة است؛ به اين معنا كه تا حالت خشوع در انسان نباشد، نماز به جاي نمي‌آورد يا نمازگزاردن براي او بسيار سخت و سنگين است. خداوند مي‌فرمايد: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَي الْخَاشِعِينَ؛ از شكيبايي و نماز ياري جوييد و به راستي اداي نماز گران و دشوار است، مگر بر فروتنان».(بقره: 45) بنابراين پيش از اداي نماز بايد آمادگي قلبي براي اقامة آن در انسان فراهم باشد. از سوي ديگر، خشوع را مي‌توان يكي از شرايط كمال صلوة برشمرد. خداوند دربارة مؤمنان رستگار مي‌فرمايد: «اَلَّذينَ هُمْ في صَلاتِهِمْ خاشِعْونَ؛ همانان كه در نمازشان خاشع‌اند»(مومنون: 2). آنچه در نماز مطلوب است، خشوع قلبي است كه تواضع و خشوع بدني را در پي دارد. رسول اكرم(ص) دربارة مردي كه در نماز با محاسن خود بازي مي‌كرد، فرمودند: اگر قلبش خاشع بود، جوارحش نيز خاشع مي‌شد.[98](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn98%22%20%5Co%20%22)

طبق برخي احاديث يكي از حكمت‌هاي مهم تشريع صلوة دور كردن انسان از كبر و گردن‌كشي است. حضرت زهرا(س) مي‌فرمايد: «خداوند ايمان را براي تطهير انسان از شرك و صلوة را براي پاكيزه نمودن انسان از كبر واجب كرد».[99](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn99%22%20%5Co%20%22)

با عنايت به آنچه گذشت شايد بتوان صلوة و خشوع را به يك معنا لازم و ملزوم يكديگر برشمرد؛ با اين توضيح كه از سويي لازمه اقامة صلوة كامل و مطلوب، خشوع در مقابل پروردگار است و از سوي ديگر كسي را مي‌توان خاشع در مقابل پروردگار دانست كه نسبت به دستورهاي الهي و در رأس آنها اقامه صلوة فرمانبردار باشد و اقامة فرائض الهي و به ويژه نماز براي او سنگين و گران نباشد. چنين افرادي در قرآن خاشعين معرفي شده‌اند. طبق اين فرض صلوة و خشوع به علاقة لازم و ملزوميت از باهم‌آيي هم‌نشيني برخوردارند.

**حفظ**

حفظ در لغت ضد نسيان و به معناي نگاه داشتن چيزي در خاطر و غفلت نكردن از آن است.[100](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn100%22%20%5Co%20%22) راغب حفظ را حالتي از نفس مي‌داند كه در آن حالت فهم و درك با آرامش به نفس مي‌رسد و تثبيت مي‌شود.[101](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn101%22%20%5Co%20%22) حفظ همچنين گاهي به معني خودداري و ضبط نفس و مقابل نسيان است.[102](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn102%22%20%5Co%20%22)

پيش از اين گذشت كه ذكر نيز يادآوري چيزي در ذهن، دل و زبان است و بدين لحاظ ذكر، هم مقابل نسيان و هم مقابل غفلت قرار مي‌گيرد. همين تقابل ميان حفظ و نسيان نيز وجود دارد. بر اين اساس ذكر و حفظ از برخي جهات با يكديگر تشابه معنايي دارند و از اين‌رو بر محور جانشيني در يك حوزة معنايي قرار مي‌گيرند. از طرف ديگر ذكر و حفظ هر دو در باهم‌آيي با واژة صلوة بر محور هم‌نشيني در حوزة معنايي صلوة قرار مي‌گيرند؛ خداوند مي‌فرمايد: «حَافِظُواْ عَلَي الصَّلَوَاتِ والصَّلوةِ الْوُسْطَي...؛ بر نمازها‌يتان و نماز وسطا محافظت كنيد».(بقره: 238.) طريحي در توضيح اين آيه مي‌گويد: مراد مواظبت و مراقبت از نماز و ضايع نكردن اوقات نماز است و تأكيد بر حفظ نماز وسطي به دليل بالا بودن شأن آن است[103](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn103%22%20%5Co%20%22). در آية 9 سورة مومنون حفظ و صلوة در باهم‌آيي هم‌نشيني كنار يكديگر قرار گرفته‌اند: «وَالَّذينَ هُمْ عَلي صَلَواتِهِمْ يحافِظُونَ؛ و كساني كه بر نمازشان محافظت مي‌كنند»(مؤمنون: 9). اين آيه در وصف مؤمناني است كه با رعايت شرايطي از جمله محافظت بر نماز به رستگاري دست مي‌يابند. طبق آيات قرآن مؤمنان واقعي به مقتضاي ايمانشان بر نماز محافظت مي‌كنند و نماز نيز ايشان را از زشتي‌ها حفظ مي‌كند: «اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهي عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكرِ..(عنکبوت: 45)؛ همانا نماز[مؤمنان] را از فحشا و منكر باز مي‌دارد».

با توجه به آنچه گذشت واژة «صلوة» با واژة «حفظ» بر محور هم‌نشيني در يك حوزة معنايي قرار مي‌گيرند.

**صبر**

صبر در لغت به معني خويشتن‌داري و خودداري از جزع و زاري است[104](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn104%22%20%5Co%20%22). راغب صبر را خويشتن‌داري بر آنچه عقل و شرع حكم مي‌كند و از آنچه عقل وشرع اقتضا مي‌كند، دانسته است.[105](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn105%22%20%5Co%20%22)

اين واژه در قرآن قريب هفتاد بار تكرار شده است. طبق برخي روايات مراد از صبر در آية «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَي الْخَاشِعِينَ»[106](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn106%22%20%5Co%20%22) روزه است كه خودْ نوعي خويشتن‌داري مي‌باشد. [107](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn107%22%20%5Co%20%22) صبر اقسامي دارد، مانند صبر بر معصيت و صبر در طاعت[108](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn108%22%20%5Co%20%22). صبر از مهم‌ترين فضائل اخلاقي است. قرآن دربارة التزام به صبر مي‌فرمايد: «... اِنَّ ذلِك مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ»(لقمان: 17؛ شوري: 43.) يعني صبر از كارهاي بسيار مهم است كه به عزمي استوار نياز دارد. كسب اين فضيلت اخلاقي ـ مانند ساير فضائل ـ به توفيقي از جانب پروردگار متعال نياز دارد؛ چنان‌كه خداوند مي‌فرمايد: «وَاصْبِرْ وَما صَبْرُك اِلّا بِاللهِ...؛ و صبر كن و صبر تو جز به [توفيق] خدا [ميسّر] نيست»(نحل: 127).

يكي از اقسام صبر، صبر در عبادت و اطاعت است. خداوند مي‌فرمايد: «...اصْبِرُوا وَصابِرُوا...»؛ يعني هم خويشتن را به طور انفرادي بربندگي و اطاعت خداوند شكيبا داريد و هم به طور دسته‌جمعي بر تحمل مصائب و دشواري‌ها استقامت نماييد».(آل‌عمران: 200)[109](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn109%22%20%5Co%20%22) و در جاي ديگر مي‌فرمايد: «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ؛ براي عبادت خدا صبر كن»(مريم: 65). در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: «وَامُرْ اَهْلَك بِالصَّلوةِ وَاصْطَبِر عَلَيها...».(طه:‌132) در آيه مذكور تأكيد شده كه هم بايد خانواده‌ات را به نماز امر كني و هم خود دربارة آن صبر كني. شايد اين تأكيد دربارة نماز از اين جهت باشد كه تمام مسلمان در اين امر به رسول خدا اقتدا نمايند وبدين وسيله امر نماز در جامعة مسلمانان نهادينه شود و البته صبري كه براي رضاي خداوند و همراه اقامة صلوة و التزام به ساير واجبات الهي باشد، عاقبتش نيكو خواهد بود و سعادتي جاودانه را در پي دارد: «وَالَّذينَ صَبَرُوا ابْتِغآءَ وَجْهِ رَبَّهِمْ وَاَقامُوالصَّلوةَ وَاَنفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرّاً وَعَلانِيةَ وَيدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةَ السَّيئَةَ اُولئِك لَهُمْ عُقْبَي الدّارِ؛ و كساني كه براي طلب خشنودي پروردگارشان صبر كردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزيشان داديم نهان و آشكارا انفاق كردند و بدي را با نيكي مي‏زدايند، فرجام خوش سراي باقي از آن‌شان است».(رعد: 22)

به باور علامه طباطبايي حكمت اينكه قرآن مي‌فرمايد در كارهاي خود از صبر و نماز ياري بجوييد؛ اين است كه استعانت در جايي است كه انسان به تنهايي نتواند از عهدة مشكلات برآيد و چون در واقع مددكاري جز خدا نيست، ياري خواستن در مشكلات و امور مهم، همان مقاومت و پايداري در برابر مشكلات با اتصال به خدا و توجه كامل به اوست و اين همان صبر و نماز است. چراكه اين دو بهترين راه پيروزي بر مشكلات‌اند؛ صبر مشكلات بزرگ را كوچك مي‌كند و روي‌آوردن به خدا و پناه بردن به او با اداي نماز، روح ايمان را در انسان زنده و بيدار مي‌كند.(مريم: 11) به هر صورت صبر و صلوة در هم‌نشيني با هم در يك حوزة معنايي قرار مي‌گيرند.

**محراب**

محراب در لغت به معناي صدر خانه و بالاترين موضع آن است و جمع آن محاريب است. مقام امام در مسجد را مردم محراب گويند؛ چراكه بالاترين مكان در مسجد است. اين واژه در مورد صدر مجلس نيز استعمال شده است. محاريب بني اسرائيل مساجدشان بوده كه در آن مي‌نشستند و براي نماز جمع مي‌شدند. به باور برخي لغت‌شناسان گاهي در قرآن از محراب براي اشاره به مسجد استفاده شده است: «فَخَرَجَ عَلي قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْراب...»؛ يعني از مسجد به سمت قومش خارج شد.[110](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn110%22%20%5Co%20%22) به عقيدة راغب محراب از مادة حرب به معني جنگ و كارزار اخذ شده است. برخي لغت‌شناسان و مفسران معتقدند محراب را كه جايگاه نماز است از آن جهت محراب مي‌گويند كه محل جنگ با شيطان و هواي نفس است. و چنان‌كه صدر خانه را محراب گويند، صدر مسجد را نيز كه پايه و اساس مسجد و جايگاه امام است محراب مي‌نامند.[111](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn111%22%20%5Co%20%22) خداوند مي‌فرمايد: «فَنادَتْهُ الْمَلائِكةُ وَ هُوَ قائِمٌ يصَلّي فِي الْمِحْرابِ...؛ پس ملائكه [زكريا] را ندا دادند در حالي كه ايستاده در محراب نماز مي‌خواند».(آل‌عمران: 39) در اين آيه محراب به مسجد نيز تفسير شده است[112](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn112%22%20%5Co%20%22). برخي قرآن‌پژوهان به اين اعتبار محراب را تمام مسجد دانسته‌اند؛ زيرا تمام مسجد، محل جنگ با شيطان است.[113](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn113%22%20%5Co%20%22)

در قرآن كريم واژة «محاريب» كه جمع محراب است، يك بار به كار رفته است: «يعْلَمُونَ لَهُ مايشاءُ مِنْ مَحاريبَ وَ تَماثيلَ... ؛ هر چه مي‌خواست از معبدها و تمثال‌ها برايش درست مي‌كردند.»(سبا: 13) برخي مراد از محاريب در اين آيه را، بيوت شريف و مقدس و برخي آن را به معناي مساجد و قصرهايي كه در آن عبادت مي‌شود، دانسته‌اند[114](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn114%22%20%5Co%20%22) و بنا به قول مرحوم طبرسي، خانه‌هاي شريعت را گويند[115](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn115%22%20%5Co%20%22). علامه طباطبايي معتقد است كه جايگاه عبادت را محراب گويند چه در خانه و چه در مسجد.[116](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn116%22%20%5Co%20%22)

حاصل اينكه واژة محراب در هم‌نشيني با واژه صلوة در يك حوزه قرار مي‌گيرد. گاهي نيز مجازاً به علاقة ظرف و مظروف به معناي مسجد كه جايگاه صلوة است به كار مي‌رود.

بنابراين واژة محراب و صلوة به لحاظ معنوي ارتباط عميقي دارند. اين واژه از سويي با واژة مسجد و از سوي ديگر واژة صلاة رابطة جانشيني دارد و اين سه با هم در يك حوزة معنايي قرار مي‌گيرند. علاوه بر اين طبق آية «و هو قائمٌ يصلّي في المحراب»[117](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_edn117%22%20%5Co%20%22) واژة محراب با واژة صلاة از رابطة هم نشيني نيز برخوردار است.

نمودار زير حوزة معنايي صلاة را بر محور جانشيني با واژگان انتخابي مورد بررسي‌، نشان مي‌دهد.



**نتيجه‌گيري**

1. صلوة از ريشة «صلو» است. مشتقات اين ماده در معناي دعا، آتش افروخته، تعظيم و عبادت مخصوص به كار رفته‌اند.

2. طبق برخي شواهد تاريخي، پيشينه كاربرد واژة صلوة در معناي عبادت مخصوص به سال‌ها پيش از اسلام بازمي‌گردد. اين شواهد حاكي از آن است كه واژة صلوة ـ با اندكي اختلاف در هيئت ـ به معناي نوعي نيايش و عبادت در زبان‌هاي آرامي، سرياني و عبري وجود داشته است.

3. عرب جاهلي و مشركانِ عصر نزول، صلوة را به معناي عبادت مخصوص مي‌شناختند و با شنيدن امر به اقامة صلوة در نخستين آيات وحي، مبهوت نمي‌ماندند، بلكه تنها شكل اقامه نماز در آيين اسلام براي آنان تازه و ناشناخته بوده است.

5. واژة كانوني «صلوة» در قرآن با واژگان بسياري چون ذكر، دعا، تسبيح، ذكر و نسك بر محور جانشيني در يك حوزة معنايي قرار مي‌گيرد.

6. ميان واژة صلوة با واژگاني چون ركوع، سجود، قيام و قنوت رابطة جزءواژگي برقرار است و به همين سبب گاهي از اين واژه‌ها در قرآن براي اشاره به صلوة استفاده شده است.

7. يكي از مهم‌ترين واژه‌هايي كه با صلاة رابطة جانشيني دارد، ذكر است. اين واژه كل دستگاه معنايي صلوة را پوشش مي‌دهد. هدف از اقامة صلوة ذكر و ياد خداست و ذكر نيز روح و حقيقت صلوة است. واژه‌هايي چون تسبيح، دعا، نسك، ركوع، سجود، قيام و قنوت نيز پيوند معنايي عميقي با ذكر دارند و جان نامة همة آنها ذكر است.

8. صلوة در نظام معنايي قرآن صرفاً به مجموعه‌اي از افعال و اذكار خشك و بي روح اشاره ندارد، بلكه اين واژه در هم‌نشيني با واژه‌هايي مانند ايمان، ذكر، اقامه، خشوع، حفظ و مشتقات آنها از مفهوم عميق و متعالي برخوردار گشته است.

9. صلوة در جهان‌بيني قرآني در كنار ايمان معنا مي‌يابد و در جايگاه قويم خود قرار مي‌گيرد. طبق آيات قرآن، اقامة صلوة را مي‌توان يكي از ثمرات و لوازم مهم ايمان برشمرد.

10. آيات قرآن، صلوة را در كنار صبر دو عامل مهم پيروزي و فلاح در تمام صحنه‌هاي دشوار زندگي قلمداد كرده‌اند.

11. سجده و ركوع از اجزاي اصلي نماز به شمار مي‌روند. روح نماز خضوع و خشوع در مقابل خداست كه در همين افعال تجلي مي‌يابد؛ از اين‌رو در برخي آيات قرآن ـ از باب ذكر جزء و ارادة كل ـ مشتقات اين واژه‌ها براي اشاره به صلوة به كار رفته‌اند.

12. حاصل اينكه بررسي پيوندهاي معنايي صلوة با ساير واژه‌هاي هم‌حوزه بر محور جانشيني و هم‌نشيني حاكي از پيوند معنايي عميق صلوة با ساير واژه‌هاي هم‌حوزه است. اين پيوندها باعث شده كه واژة صلوة كاملاً تحت تأثير كلمات مجاور خود و مجموعة نظامي كه در آن دارد قرار بگيرد و در جهان‌بيني قرآني با معنايي متمايز و متعالي از آنچه در عصر جاهلي مطرح بوده به حيات خود ادامه دهد.

**منابع**

ابن اثير، مبارك بن محمد، ***النهاية في غريب الحديث***، نرم‌افزار گنجينه روايات نور.

ابن فارس، احمد بن فارس بن زكريا، ***معجم القائيس اللغة***، ط الثانيه، بيروت: دارالنشر، دارالجليل، 1420ق.

ابن منظور، محمد بن مكرم، ***لسان العرب***، نرم‌افزار گنجينه روايات نور.

الاحسائي‌،‌ ابن‌ابي‌جمهور، ***عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديث الدينية***، قم، مطبعة سيد الشهداء، 1403ق.

ايزوتسو، توشي‌هيكو، ***خدا و انسان در قرآن***، ترجمة احمد آرام، چ پنجم، تهران، شركت سهامي انتشار، 1381ش.

ايزوتسو، توشي‌هيكو، ***ساختمان مفاهيم اخلاقي ـ ديني در قرآن***، ترجمة فريدون بدره‌اي، تهران، قلم، 1360ش.

باطني، محمدرضا، ***زبان و تفكر***، چ چهارم، تهران، فرهنگ معاصر، 1369 ش.

التفليسي، ابوالفضل حُبَيش بن ابراهيم، ***وجوه قرآن***، ترجمه دكتر مهدي محقق، تهران، 1359ش.

جفري، آرتور، ***واژه‌هاي دخيل در قرآن***، ترجمه فريدون بدره‌اي، تهران: توس، 1372ش.

ديلمي، حسن، ***ارشاد القلوب***، قم، شريف رضي، 1412ق.

راغب اصفهاني، حسين بن محمد، ***المفردات في غريب القرآن***، تهران، نشر كتاب، 1404ق.

روبينز، آر. اچ.، ***تاريخ مختصر زبان‌شناسي***، ترجمه علي‌محمد حق‌شناس، چ هفتم، تهران، مركر، 1385 ش.

زركشي، بدرالدين محمدبن عبدالله، ***البرهان في علوم القرآن***، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دار احياء الكتب العربية، بي‌تا.

زركلي، خيرالدين، ***الاعلام (قاموس تراجم)***، ط.الخامسة، بيروت، دارالعلم للملايين، بي‌تا.

صدوق، محمدبن علي بن بابويه، ***ثواب الاعمال و عقاب الاعمال***، ترجمه انصاري محلاتي، قم، نسيم كوثر، 1382ش.

صدوق، محمدبن علي بن بابويه، ***الخصال***، قم، جامعه مدرسين، 1362ش.

صدوق، محمدبن علي بن بابويه، ***امالي الصدوق***، ط.الخامسة، بيروت، الاعلمي، 1400 ق.

صدوق، محمدبن علي بن بابويه، ***علل الشرائع***، قم، داوري، بي‌تا.

صفار، محمدبن حسن الصفار، ***بصائر الدرجات***، بيروت، مؤسسة الاعلمي، 1404 ق.

صفوي، كورش، ***درآمدي بر معني‌شناسي***، تهران، سوره مهر (حوزه هنري سازمان تبليغات اسلامي)، 1383ش.

طباطبايي، سيدمحمدحسين، ***الميزان في تفسير القرآن***، ط.الخامسة، بيروت، مؤسسه الاعلمي، 1403 ق.

طبرسي، ابوعلي الفضل بن الحسن، ***مجمع البيان في تفسير القرآن***، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1379ش.

طبري، ابن‌جرير، ***جامع البيان عن تأويل آي القرآن***، بيروت، دارلفكر، 1415 ق.

طريحي، فخرالدين، ***مجمع البحرين***، تهران، كتابفروشي مرتضوي، 1375ش.

طوسي، ابوجعفر محمدبن الحسن، ***التبيان في تفسير القرآن***، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، 1409 ق.

عاملي، الحر، ***الجواهر السنيه في الاحاديث القدسيه***، زين‌الدين كاظمي خلخالي، ط.الثالثة، تهران، دهان، 1380ش.

العروسي الحويزي، عبد علي بن جمعة، ***تفسير نورالثقلين***، ط.الثالثة، قم، المطبعة العلمية، بي‌تا.

عياشي، محمد بن مسعود بن عياش سلمي، ***تفسير العياشي***، تحقيق سيدهاشم رسولي محلاتي، تهران، مكتبه العلمية الاسلامية، بي‌تا.

فراهيدي، خليل بن احمد، ***العين***، نرم‌افزار گنجينه‌ روايات نور.

فيض الكاشاني، محسن، ***تفسير الصافي***، ط.الثانية، تهران، مكتبة الصدر، 1416 ق.

فيومي، احمد بن محمد، ***المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي***، بيروت، دارالنشر، المكتبة العلمية‌، بي‌تا.

قرشي، علي‌اكبر، ***قاموس قرآن***، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1361ش.

قمي، علي بن ابراهيم، ***تفسير القمي***، ط.الثالثة، قم، مؤسسة دارالكتاب للطباعة و النشر، بي‌تا.

كليني، ابوجعفر محمد بن يعقوب، ***الكافي***، ط.الثانية، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1362ش.

مجلسي، محمدباقر، ***بحارالانوار***، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403ق.

مصطفوي، حسن، ***التحقيق في كلمات القرآن الكريم***، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي، 1371ش.

[\*](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ftnref1%22%20%5Co%20%22) استاديار مؤسسة آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره). a\_ashrafi@qabas.net

[\*\*](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ftnref2%22%20%5Co%20%22) کارشناس‌ارشد علوم قرآن و حديث، دانشگاه پيام نور قم. دريافت 2/4/89 ـ تأييد: 5/7/89

[1](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref1%22%20%5Co%20%22) . يکي از موضوعاتي که در معناشناسي از اهميت ويژه‌اي برخوردار است؛ مسألة حوزه‌ي معنايي(Semantic fields) است که با توجه به آراي هِردِر (Herder) و هومبلت (Humboldt)از سوي گروهي از دانشمندان آلماني و سوئيسي به ويژه ايپْسِن (Ipsen) و پورتْسيگ (Porzig) در دهة دوم و سوم قرن بيستم معرفي شد و با آراي وايزگربر (Weisgerber) با عنوان نظرية حوزه‌هاي معنايي يا نظرية حوزه‌اي انسجام يافت. اشتراک در يک شرط لازم، سبب طبقه‌بندي واژه‌ها در يک حوزة معنايي مي‌گردد؛ براي مثال واژه‌هاي صلوة، زکوة، حج و جهاد همه در اين جهت مشترکند که از فروع عبادات به حساب مي‌آيند؛ از اين جهت مي‌توان آنها را در «حوزة معنايي عبادات» جاي داد؛ ولي مثلاً واژة «کفر» به دليل نداشن چنين ويژگي در اين حوزة معنايي خاص جاي ندارد. اعضاي يک حوزة معنايي، واحدهاي يک نظام معنايي را تشکيل مي‌دهند؛ چنين واحدهايي به دليل ويژگي مشترکشان هم‌حوزه به حساب مي‌آيند. (ر.ک: کورش صفوي، ***درآمدي بر معناشناسي***، ص 189 - 190)

[2](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref2%22%20%5Co%20%22) . رابطة جانشيني با مطالعه واژه‌هايي مشخص مي‌گردد که مي‌توانند جايگزين هم شوند. مترادف‌ها در يک واژگان مي‌توانند بينش‌هاي باارزشي در مورد روابط جانشيني يک واژه با ديگر واژگان زبان به دست دهد. اقلام واژگاني به شرطي مترادف (هم‌معنا) دانسته مي‌شوند که بتوانند بدون ايجاد تغييري عمده در معناي جمله به جاي يک‌ديگر قرار گيرند. (ر.ک: توشي‌هيکو ايزوتسو، ***ساختمان مفاهيم اخلاقي ـ ديني در قرآن***، ص196و کورش صفوي، ***درآمدي بر معني شناسي***، ص 106)

[3](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref3%22%20%5Co%20%22) . وقوع واژه‌ها با ويژگي‌هاي بنيادين مشترک بر روي محور هم‌نشيني به نوعي «با هم‌ آيي» منجر مي‌شود که آن را « با‌هم‌آيي هم‌نشيني» مي‌ناميم. در اين‌گونه از با‌هم‌آيي، فعلي يا صفتي بر روي محور هم‌نشيني در کنار هم قرار مي‌گيرد که براي اهل زبان از پيش تعيين شده است. (ر.ک: کورش صفوي، ***درآمدي بر معني شناسي***، ص 197- 198)

[4](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref4%22%20%5Co%20%22) . البته رابطة صلاة با مفاهيمي مانند زکات به صورت جزئي و موردي بررسي شده است؛ براي نمونه در پايان‌نامه‌اي با عنوان «صبر و صلاة از ديدگاه آيات و روايات» (محمد قاسمي، دانشگاه تهران، 1373) و نيز پايان‌نامه‌اي با عنوان «سرّ پيوند نماز و زکات در قرآن» (محمدتقي آقاميري، دانشگاه آزاد اسلامي تهران، 1381) مبحثي به معناي صبر و صلاة و ارتباط آن دو اختصاص يافته است.

[5](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref5%22%20%5Co%20%22) . ر.ک: راغب اصفهاني، ***مفردات في غريب القرآن***، ص285؛ خليل بن احمد فراهيدي، ***العين***، ج16، ص464؛ و طريحي، ***مجمع البحرين***، ص631.

[6](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref6%22%20%5Co%20%22). حسن مصطفوي، ***التحقيق في کلمات القرآن الکريم***، ج6، ص274.

[7](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref7%22%20%5Co%20%22). «صلّي الرّجل اي انه ازال عن نفسه بهذه العبادة الصِّلاء الذي هو نارالله الموقدة» (راغب اصفهاني، ***المفردات في غريب القرآن***، ص285.)

[8](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref8%22%20%5Co%20%22). عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ(ع) قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ(ع) قَالَ قَالَ(ص) مَا مِنْ صَلَاةٍ يَحْضُرُ وَقْتُهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ قُومُوا إِلَى نِيرَانِكُمُ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ فَأَطْفِئُوهَا بِصَلَاتِكُم؛ (***أمالي الصدوق***، المجلس الخامس و السبعون‏، ص496، ص73).

[9](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref9%22%20%5Co%20%22). «الصاد و اللام و الحرف المعتل، اصلان احد هما النار و ما اشبها من الحمي و الاخر جِنسٌ من العبادة»، ص538.

[10](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref10%22%20%5Co%20%22). «قيل: اصلها في اللغة التعظيم، وسميّت الصلاة المخصوصه صلاة لما فيها من تعظيم الرب تعالي و تقدس» (ابن منظور، ***لسان العرب***، ج14، ص464).

[11](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref11%22%20%5Co%20%22). ر.ک: الطريحي، ***مجمع‌البحرين***، ج1، ص 268.

[12](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref12%22%20%5Co%20%22). Diachronic

[13](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref13%22%20%5Co%20%22). Synchronic

[14](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref14%22%20%5Co%20%22). ر.ک: و توشي‌هيکو ايزوتسو، ***خدا و انسان در قرآن***، ص 38 ـ 39 و کورش صفوي، ***درآمدي بر معني‌شناسي***، ص 196.

[15](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref15%22%20%5Co%20%22). ر.ک: محمدرضا باطني، ***زبان و تفکر***، ص 15 ـ 16.

[16](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref16%22%20%5Co%20%22). آر. چ. روبينز، ***تاريخ مختصر زبان‌شناسي***، ترجمة علي‌محمد حق‌شناس، ص 346 و 416.

[17](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref17%22%20%5Co%20%22). همان، ص 418.

[18](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref18%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج14، ص385.

[19](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref19%22%20%5Co%20%22). آرتور جفري، ***واژگان دخيل در قرآن***، ترجمه: فريدون بدره‌ايي، ص293.

[20](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref20%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان، ص294 ـ 293.

[21](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref21%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان، ص77.

[22](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref22%22%20%5Co%20%22). ابن منظور، ***لسان العرب***، ج14، ص465.

[23](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref23%22%20%5Co%20%22). عُبَيد بن حُصَين معاوية بن جندل النميري (متوفاي 90 قمري) از شعراي سدة اول هجري است. مي‌گويند به دليل اشعار متعددي که در وصف شتر سروده ملقب به راعي شده و برخي گفته‌اند او را از اين جهت راعي لقب داده‌اند که شترچران بوده است. او از بيابان‌نشينان بصره و از قبيلة بني‌نمير بوده است. (ر.ک: زرکلي، ***اعلام***، ج 4، ص 188ـ 189)

[24](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref24%22%20%5Co%20%22). ابن منظور، ***لسان العرب***، ج14، ص465.

[25](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref25%22%20%5Co%20%22). ر.ک: حسن مصطفوي، ***التحقيق في کلامات القرآن الکريم***، ج6، ص275 ـ 273.

[26](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref26%22%20%5Co%20%22). برخي دانشمندان علوم ادبي استعاره را استعمال لفظ در غير معناي موضوع‌له به علاقة تشببه تعريف کرده‌اند. براي نمونه عبدالقاهر جرجاني م474 ق) در اسرار البلاغه به اين نکته اشاره دارد که در ساخت استعاره، نام اصلي شيء از آن جدا مي‌شود و نام دومي جايگزين آن مي‌گردد. به اعتقاد وي در برقراري پيوند استعاره، رعايت شباهت ظاهري و ارتباط عقلي مهم است و استعاره بر اساس همين تشابه پديد مي‌آيد. آنچه ميان معناشناسان براي معرفي استعاره تاکنون متداول بوده است، چيزي بيش از گفتة عبدالقاهر جرجاني نيست و اين دقيقا همان نکته‌اي است که ياکوبسِن (Jakobson) نيز براي معرفي چگونگي عملکرد استعاره به دست مي‌دهد؛ يعني انتخاب نشانه‌اي به جاي نشانه‌اي ديگر از روي محور جانشيني و برحسب تشابه. (ر.ک: کورش صفوي، ***درآمدي بر معني‌شناسي***، ص 266)

[27](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref27%22%20%5Co%20%22). ترادف يا هم‌معنايي (synonymy) يکي از شناخته‌شده‌ترين روابط مفهومي است که از ديرباز مورد بحث و بررسي دستورنويسانِ ادوار مختلف قرار گرفته است. معمولا به هنگام تعريف هم‌معنايي چنين گفته مي‌شود که اگر دو واژة هم‌معنا به جاي يکديگر به کار روند، در معني زنجيرة گفتار تغييري عمده حاصل نمي‌آيد. بايد توجه داشت که هم‌‌معنايي مطلق در هيچ زباني وجود ندارد؛ يعني هيچ دو واژه‌اي را نمي‌توان يافت که در تمامي جملات زبان بتوانند بطور يکسان به جاي يکديگر به کار روند و تغييري در معني آن زنجيره پديد نيايد. (ر.ک: کورش صفوي، ***درآمدي بر معني‌شناسي***، ص 106)

[28](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref28%22%20%5Co%20%22) . راغب اصفهاني، ***مفردات***، ج1، ص315؛ ***قاموس قرآن***، ج3، ص344.

[29](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref29%22%20%5Co%20%22). کليني، ***کافي***، ج2، ص 466، باب فضل الدعاء.

[30](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref30%22%20%5Co%20%22). ر.ک: طبرسي، ***مجمع البيان***، ج1، ص279.

[31](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref31%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان، ج4، ص62، ذيل همين آيه شريفه.

[32](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref32%22%20%5Co%20%22). والمراد بالدعاء، السجده لکونها اظهر مصاديق العبادة الو الصلوة بنا انها تتضمن السجود لله سبحانه، (سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج20، ص50.)

[33](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref33%22%20%5Co%20%22). الذکر: الحفظ للشئ، ***لسان العرب***، ج4، ص308؛ فراهيدي، ***العين***، ج5، ص346.

[34](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref34%22%20%5Co%20%22). ر.ک: التفليسي، ***وجوه قرآن***، ترجمه: مهدي محقق، ص103 ـ 104.

[35](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref35%22%20%5Co%20%22). همان، ص103 ـ 104.

[36](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref36%22%20%5Co%20%22). خليل بن احمد فراهيدي، ***العين***، ج5، ص346؛ ابن منظور، ***لسان العرب***، ج4، ص310.

[37](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref37%22%20%5Co%20%22). الکليني، ***الكافي***، ج‏2، ص498.

[38](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref38%22%20%5Co%20%22). ر.ک: راغب اصفهاني، ***مفردات***، ص392. (واصله المرّ السريع في عبادة الله)

[39](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref39%22%20%5Co%20%22). ابن‌جرير، الطبري، ***جامع البيان عن تأويل آي القرآن***، ج21، ص36. و الطريحي، مجمع البحرين، ج2، ص366.

[40](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref40%22%20%5Co%20%22). طبرسي، ***مجمع البيان***، ج8، ص459.

[41](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref41%22%20%5Co%20%22). ر.ک: زرکشي، ***البرهان في علوم القرآن***، ج2، ص 270.

[42](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref42%22%20%5Co%20%22). «يُقال فرغتُ من سُبحتي: اي صلاتي»؛ مرحوم طبرسي اين قول را به عنوان يکي از اقوال ذيل اين آيه شريفه آورده است. (ر.ک: طبرسي، ***مجمع البيان***، ج1، ص439.)

[43](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref43%22%20%5Co%20%22). ر.ک: الشيخ الطوسي، ***التبيان***، ج1، ص 134.

[44](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref44%22%20%5Co%20%22). فضل بن حسن طبرسي، ***مجمع‌البيان***، ج10، ص328 و الشيخ الطوسي، ***التبيان***، ج10، ص 329.

[45](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref45%22%20%5Co%20%22). رک: ابن منظور، ***لسان العرب***، ج2، ص473.

[46](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref46%22%20%5Co%20%22). فضل بن حسن طبرسي، ***مجمع‌البيان***، ج5، ص 150.

[47](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref47%22%20%5Co%20%22). خليل بن احمد فراهيدي، ***العين***، ج5، ص314؛ ابن منظور، ***لسان العرب***، ج10، ص498.

[48](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref48%22%20%5Co%20%22). مراد از معناي پايه و اساسي در معناشناسي، همان معناي اصلي و اوليه کلمه است که با آن کلمه به هر جا برود، انتقال پيدا مي‌کند، اين اصطلاح در مقابل معناي نسبي قرار مي‌گيرد که به معناي مفاد همان کلمه در فرهنگ و جهان‌بيني خاص و در ارتباط با ساير واژه‌هاي متعلق به آن فرهنگ است. (ر.ک: توشي‌هيکو ايزوتسو، ***خدا و انسان در قرآن***، ص 13 ـ 20)

[49](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref49%22%20%5Co%20%22). ر.ک: راغب اصفهاني، ***مفردات***، ص 397.

[50](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref50%22%20%5Co%20%22). طبق حديثي همه سطح زمين براي امت پيامبر(ص) محل سجده قرار گرفته است.(رک:‌ محمدباقر مجلسي، ***‌بحار الانوار***،‌ ج 10، 42.

[51](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref51%22%20%5Co%20%22). ابن ابي‌جمهور الاحسائي، ***عوالي اللئالي***، ج2، ص35.

[52](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref52%22%20%5Co%20%22). ر.ک: سيدمحمدحسين طباطبائي، ***الميزان***، ج 20، ص 50.

[53](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref53%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان، ج13، ص 267.

[54](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref54%22%20%5Co%20%22) . ر.ک: همان، ج 14، ص 385.

[55](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref55%22%20%5Co%20%22). طبرسي، ***مجمع البيان***، ج 2، ص 51.

[56](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref56%22%20%5Co%20%22). ر.ک: سيد‌محمد حسين طباطبائي، ***الميزان***، ج 4، ص 360.

[57](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref57%22%20%5Co%20%22)‌. ابن ابي جمهور الاحسائي، ***عوالي اللئالي***، ج1، ص 321.

[58](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref58%22%20%5Co%20%22). ر.ک: سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج 8، ص 79.

[59](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref59%22%20%5Co%20%22) . کورش صفوي، ***درآمدي بر معني‌شناسي***، ص 103.

[60](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref60%22%20%5Co%20%22). ر.ک: الفيّومي، ***المصباح المنير***، ج 2، ص 237.

[61](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref61%22%20%5Co%20%22). راغب اصفهاني، ***مفردات***، ص 364، خليل بن احمد فراهيدي، ***العين***، ج 8، ص 133.

[62](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref62%22%20%5Co%20%22). رک: سيدمحمدحسين طباطبايي،‌ ***الميزان***،‌ ج 6،‌ ص 15.

[63](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref63%22%20%5Co%20%22). همان.

[64](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref64%22%20%5Co%20%22). براي نمونه: ر.ک: شيخ طوسي، ***التبيان***، ج9، ص336 و نيز طبرسي، ***مجمع‌البيان،*** ذيل همين آيه و فيض کاشاني، ***تفسير صافي***، ج5، ص 45.

[65](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref65%22%20%5Co%20%22). ر.ک: سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج 18، ص 299.

[66](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref66%22%20%5Co%20%22). فضل بن حسن طبرسي، ***مجمع البيان***، ج 1، ص 440.

[67](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref67%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج 20، ص 156و طبرسي، ***مجمع البيان***، ج 5، ص 419.

[68](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref68%22%20%5Co%20%22). ر.ک: طبرسي، ***مجمع البيان***، ج 1، ص 96.

[69](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref69%22%20%5Co%20%22). ر.ک: سيدمحمد حسين طباطبائي، ***الميزان***، ج 14، ص 411.

[70](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref70%22%20%5Co%20%22) . ر.ک:‌ ابن‌اثير، ج2، ص 342؛ فيومي، ***مصباح المنير***، ج2، ص 266.

[71](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref71%22%20%5Co%20%22) . سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج11، ص 246ـ 247.

[72](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref72%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ابن منظور، ***لسان العرب***، ج3، ص204.

[73](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref73%22%20%5Co%20%22). كليني، کافي، ‌ج 3، ص 444.

[74](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref74%22%20%5Co%20%22) . رک: شيخ طوسي، ***التبيان***، ج8، ص 68.

[75](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref75%22%20%5Co%20%22) . سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج15، ص 329.

[76](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref76%22%20%5Co%20%22). راغب اصفهاني، ***مفردات***، ص 684، لزوم الطاعة مع الخضوع.

[77](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref77%22%20%5Co%20%22). خليل بن احمد فراهيدي، ***العين***، ج 5، ص 129.

[78](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref78%22%20%5Co%20%22). ابن اثير، ***النهاية في غريب الحديث و الاثر***، ج 4، ص 111.

[79](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref79%22%20%5Co%20%22). حسن مصطفوي، ***التحقيق في کلمات القرآن***، ج 9، ص 324.

[80](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref80%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج 16، ص 170.

[81](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref81%22%20%5Co%20%22) .طبرسي، ***مجمع البيان***، ‌ج 2،‌ ص 600.

[82](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref82%22%20%5Co%20%22) . ر.ک: طبرسي، ***مجمع‌البيان***، ج 9ـ 10، ص 478 ذيل همين آيه.

[83](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref83%22%20%5Co%20%22). Collocation

[84](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref84%22%20%5Co%20%22) .ر.ک: فراهيدي، ***العين***، ج 8، ص 388؛ ابن‌منظور، ***لسان العرب***، ج 13، ص 21.

[85](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref85%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ابن فارس، ***معجم مقاييس اللغة***، ج 1، ص 133.

[86](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref86%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ابوالفضل حبيش بن ابراهيم التفليسي، ***وجوه قرآن***، ج 1، ص 41-40.

[87](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref87%22%20%5Co%20%22) . رک: کليني، ***الكافي***، ج‏3، ص268.

[88](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref88%22%20%5Co%20%22) . رک: محمد بن حسن بن الصفار، ***بصائر الدرجات***، ص 540‌؛ محمدباقر مجلسي، ***بحارالانوار***، ج2، ص199.

[89](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref89%22%20%5Co%20%22). رک: الکليني، ***كافي***، ج2، ص 56، باب المکارم، حديث 5.

[90](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref90%22%20%5Co%20%22). راغب اصفهاني، ***مفردات***، ص 690

[91](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref91%22%20%5Co%20%22). ر.ک: راغب اصفهاني، ***المفردات***، ص 690.

[92](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref92%22%20%5Co%20%22). همان، ص 693.

[93](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref93%22%20%5Co%20%22). کليني، ***کافي***، ج3، ص 264.

[94](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref94%22%20%5Co%20%22) . طبرسي، ***مجمع البيان***، ج4، ص 491.

[95](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref95%22%20%5Co%20%22) . مانند: «وَخَشَعَت الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»؛ طه: 108.

[96](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref96%22%20%5Co%20%22) . مانند: «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ»؛ قلم: 43.

[97](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref97%22%20%5Co%20%22) . ر.ک: ابن‌فارس، ***معجم مقاييس اللغة***، ج2، همين ماده و ابن‌منظور، ***لسان العرب***، ج 8، ص 71.

[98](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref98%22%20%5Co%20%22). ر.ک: الديلمي، ***ارشاد القلوب الي الصواب***، ج 1، باب 32، ص 115.

[99](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref99%22%20%5Co%20%22) . الصدوق، ***علل الشرائع***، ج1، ص 248.

[100](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref100%22%20%5Co%20%22). ر.ک: العين، ج 3، ص 198، ذيل ماده‌ي حفظ.

[101](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref101%22%20%5Co%20%22). ر.ک: راغب اصفهاني، ***مفردات***، ص 244.

[102](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref102%22%20%5Co%20%22). همان.

[103](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref103%22%20%5Co%20%22). ر.ک: الطريحي، ***مجمع البحرين***، ج 4، ص 284.

[104](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref104%22%20%5Co%20%22) . ر.ک: خليل بن احمد الفراهيدي، ***العين***، ج2، ص966 و الطريحي، ***مجمع‌البحرين***؛ ذيل همين ماده.

[105](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref105%22%20%5Co%20%22) . راغب اصفهاني، ***مفردات***، ذيل همين ماده.

[106](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref106%22%20%5Co%20%22) . از شكيبايى و نماز يارى جوييد و به راستى اين [كار] گران است مگر بر فروتنان؛ بقره: 45.

[107](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref107%22%20%5Co%20%22).کليني، ***کافي***، ج4، ص 63.

[108](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref108%22%20%5Co%20%22) . سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج4، ص 91.

[109](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref109%22%20%5Co%20%22) . ر.ک: سيدمحمدحسين طباطبايي، ***الميزان***، ج4، ص 91.

[110](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref110%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ابن منظور، ***لسان العرب***، ج 1، ص 306-305 و الفراهيدي، ***العين***، ج 3، ص 214.

[111](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref111%22%20%5Co%20%22). ر.ک: راغب اصفهاني، ***مفردات***، ص 225، الطريحي، ***مجمع البحرين***، ج 2، ص 37-38، طبرسي، ***مجمع البيان***، ج 1، ص 436.

[112](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref112%22%20%5Co%20%22) . ر.ک: طبرسي، ***مجمع‌البيان***، ج1، ص 436، ذيل آل‌عمران: 39.

[113](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref113%22%20%5Co%20%22). ر.ک: علي اکبر قرشي، ***قاموس قرآن***، ج 3، ص 115.

[114](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref114%22%20%5Co%20%22). المحاريب، البيوت الشريفه و قيل هي المساجد و القصور يُعبَدُ فيها (طريحي، ***مجمع البحرين***، ج 2، ص 37.)

[115](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref115%22%20%5Co%20%22). ر.ک: فضل بن حسن طبرسي، ***مجمع البيان***، ج 4، ص 382.

[116](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref116%22%20%5Co%20%22). سيد‌محمدحسين طباطبائي، ***الميزان***، ج 3، ص 174.

[117](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/6%22%20%5Cl%20%22_ednref117%22%20%5Co%20%22). «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ...»؛ آل‌عمران: 39.

[‹ تأثيرمؤلّف در فهم اثر با تأكيد بر فهم قرآن](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/5) [بالا](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/2) [تحليل معناشناختي «قرب الي‌الله» در قرآن كريم ›](http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/7)